

نفت، آلومینیوم سفید و خالص و معادن ذغال سنگ در ایران بسیار فراوان است و ذخایر آنها بسیار زیاد.

در تبریز، قزوین، تهران، کرمانشاه، اصفهان و کرمان بهره‌برداری از معادن ذغال سنگ آغاز شده است. کات کبود (سولفات مس)، پیریت آهن، پیریت مس، سنگ آهن، سنگ مس، سرب، کربنات سرب، کربنات مس، فیروزه، زرنیخ زرد، گچ، آهک آبدیده، خاکهای آمیخته با آلومینیوم و سیلیس و کربنات آهن و اکسید آهن که همه در رنگرزی به کار می‌آیند. سنگ سرمه، پروکسید منگنز، گوگرد، سنباده، سنگ بلور، انواع سیلیس متبلور رنگی. کربنات دو سود و کربنات سرب، استات مس، سرنج، نشادر، شنگرف، انواع گیاهان مفید برای رنگرزی و گیاهان طبی، نمک فرنگی (منیزی)، گِل ارمنی، گِل کلاخ، انواع مواد صمغی و رنگی.

## فصل چهاردهم

### سوداگران

از موادی که خاک ایران برای تجارت و صنعت عرضه می‌کند برایتان گفتم. حال ببینیم ایرانیان چگونه می‌توانند این ثروتهای خداداده را به کار برند و از آن بهره‌برداری کنند. آیین و آداب و قوانینی که به این کارها مربوط است چه هستند. دولت از بازرگانی چه حقوق و عوارضی می‌گیرد و صنعتگران چه می‌کنند.

سوداگری و بازرگانی در ایران در دست کسانی است که اصل و نسبشان بی شک به آرامیان<sup>۱</sup> می‌رسد، چه آنکه بیشترشان از نواده‌های خاندان پیامبر اسلام‌اند. از قبول و اعتماد عامه مردم برخوردارند و جز با چند تن از روحانیان بانفوذ با دیگر مردم جامعه نه رفت و آمد دارند و نه خویشاوندی می‌کنند. از

۱. قوم آرامی ساکنان قدیم سرزمینی به همین نام و متکلم به زبانی به همین نام بوده‌اند که شاخه‌ای از زبانهای سامی بوده است. زبان حضرت عیسی نیز آرامی بوده و این زبان در امپراتوری هخامنشی زبان دیوانی بوده است. پیش از دوازده قرن قبل از میلاد از شمال عربستان به سوریه و بین‌النهرین و آشور و بابل رفتند و در قرن دهم پیش از میلاد در آن منطقه چند کشور-شهر با تمدن والا به وجود آوردند که پرآوازه‌ترین آنها دمشق بوده است. از آنها کتیبه‌هایی در شمال حلب بر جا مانده و در تورات از برخوردهایشان با عبرانیان روایات مکرر آمده است.

عمال حکومت بیزارند و با آنها هیچ رابطه‌ای ندارند مگر آنکه داد و ستد و سوداگری از آن ناگزیرشان دارد. کم و بیش تمامی ثروت ایران در دست این‌ها است، و دلیل آن را به آسانی توان دریافت. در سراسر آسیا پیشه‌ای خاطرآساتر، آبرومندتر و محترم‌تر از بازرگانی وجود ندارد. پس هیچ دلیلی ندارد که فرزند یک بازرگان، هر اندازه ثروت هم که پدر برایش گذاشته باشد، همان پیشه پدر را دنبال نکند. هر شغل یا پیشه دیگری که بتواند به دست آورد با منزلتی که سوداگری در جامعه به او می‌بخشد همسری نتواند کرد. زندگی بازرگان هم در آسیا از زندگی دیگر مردم دلپذیرتر است. دو یا سه ساعت پس از دمیدن آفتاب دکانش را می‌گشاید که پاتوقی است برای آدمهای بیکاره و یاوه‌گو و خارجی‌ها و عابرین. در آنجا از هر مطلبی گفت و شنود می‌شود. به سیاست دولت با چنان نیش زبانی می‌تازند که ما برای آنکه مانند آن را در تاریخ کشور خودمان ببینیم باید روزهای بدی را به خاطر آوریم که کارگران کارشان را ترک کرده در میدانهای عمومی انجمن می‌کردند تا شکوه و شکایت خود از حکومت را به یکدیگر بگویند. حساب سیاست حکومت را که رسیدند می‌پردازند به بدگویی از آدمهای سرشناس، از هر عیب و هر گفتار یا اطوار خنده‌آور آنها. تا جایی که دست رد به سینه شاه و اهل حرمسرای او نیز نمی‌نهند. در همین انجمن‌ها است که از شایعات درست و نادرست آگاه توان شد. اما این گفت‌وگوها بازرگان ما را از کار و کسب خود باز نمی‌دارد. به همه گفته‌ها گوش فرامی‌دهد، هم خود در آن گفت‌وگوها شرکت می‌کند و هم مشتری‌ها را راه می‌اندازد. مشتری هم در حالی که در گفت و شنود دیگران وارد می‌شود کالایی را که می‌خواهد برمی‌گزیند، درباره بهای آن چک و چانه می‌زند، نقد می‌پردازد یا نسیه می‌برد. هنوز ساعتی به غروب آفتاب مانده است که تاجر ما دکانش را می‌بندد و به خانه می‌رود تا در آنجا از دوستانش پذیرایی کند. در این انجمن‌ها گاه کارهای خوب و مثبت هم انجام می‌گیرد: شالوده کار و کسب تازه می‌ریزند، معاملات عمده می‌کنند، نرخ عمده‌فروشی

کالاها را معین می‌کنند، کتابهایی را که تازه درآمده نقد می‌کنند و در مسائل فلسفی مجرد به بحث و گفت‌وگو می‌پردازند. دو روز در هفته هم بازار تعطیل است، البته برای بازرگانهای عمده، نه برای پیشه‌وران. این بازرگانان، هر چند هم مالدار باشند در انتظار عمومی و در برخورد با مردم بسیار ساده و بی‌پیرایه‌اند. از آنها کسانی را شناختم که شکوه و جلال خانه و زندگانی‌شان چیزی کم از مأمورین والامقام حکومت ندارد و با این حال از خانه تنها بیرون می‌آیند، به محل کار پیاده می‌روند یا بر خر می‌نشینند. لباسشان ساده‌ترین است. با چپق گلی چپق می‌کشند و ناهارشان نان و پنیر است یا اندکی میوه. بازرگانی که راه و روشی جز این داشته باشد اعتبارش در نگاه مردم سست می‌شود و کار و کسبش از سکه می‌افتد. برعکس اروپا، مردم آسیا به جاه و جلال بازرگانان بدگمان و بدبین‌اند. این است که سوداگرانی می‌بینید که سه یا چهار بار میلیونر اند و با این حال در گوشه خلوت و دورافتاده یک کاروانسرا در حجره کوچک خود تمام روز بر پلاسی چمباتمه می‌زنند. اما این در بیرون خانه است، و همین آدم که در انتظار مردم این سختی را تاب می‌آورد در درون خانه خود خوب تلافی‌اش می‌کند.

تهران، اصفهان، یزد، کاشان، تبریز، رشت، شیراز و قزوین شهرهایی اند که در آنها بزرگترین ثروت‌های تجاری خوابیده است. گمان مدارید که هر تاجری در رشته معینی کار می‌کند. تخصص و تقسیم کار وجود ندارد. همه همه چیز می‌خرند و می‌فروشند. من نمونه‌ای از حاجی علی، تاجر و صراف بزرگ ایرانی، برایتان می‌گویم تا بدانید تجارت عمده‌فروشی در ایران چه درهم و برهم است: او نخست تمامی محصول ابریشم گیلان را خریداری کرد و به چند نماینده بازرگانی خارجی در تبریز بافروخت. آن‌گاه برای قشون ایران تفنگ جنگی به اروپا سفارش داد که هنگامی که وارد ایران شد دریافت که فروشنده فریش داده و تفنگ کارکرده و وازده برایش فرستاده. برای این که این کار را رفع و رجوع کند عهده‌دار شد که برای زرادخانه ارتش اسید

سولفوریک فراهم سازد. و این معاملات او را از خرید پارچه‌های کتان منجستر، قند مارسسی و غلات از ولایات ایران بازداشت. معاملاتی که این تجار بزرگ می‌کنند دو گونه است، یکی خرید و تدارک کالا برای دولت، یکی هم برای خریداران غیر دولتی. در معاملات با دولت تنها پس از دریافت سفارش از دولت به تدارک کالا می‌پردازند، آن هم پس از اطمینان کافی از این که معامله سودآور خواهد بود. زیرا می‌دانند تا وقتی که حسابشان با دولت تصفیه شود در دسر فراوان دارند و وقت زیاد می‌گیرد. در معاملات نوع دوم پر دل‌ترند و گستاخانه‌تر عمل می‌کنند. خریدهاشان را با واسطه‌گی طرفهای تجارتی خود در استانبول، بمبئی، لندن و پاریس انجام می‌دهند، و برای کالاهایی که می‌دانند زود به فروش خواهد رسید بهای سفارشات را نقد می‌پردازند. آن‌گاه کالایی را که خریده‌اند به سوداگران کوچکتر می‌فروشند که نه تنها کمیسیون می‌پردازند بلکه هم اگر نسیه بخرند باید دو درصد در ماه بهره پرداخت کنند. صادرات کالا از ایران به اروپا در برابر خرید کالا از اروپا صورت می‌گیرد. در یک کلام، عمده درآمد تاجر ایرانی از کمیسیون است که از خرید و فروش‌هایش برمی‌دارد.

## فصل پانزدهم

### وام، اعتبارات مالی

دولت در ایران نه نزد سوداگران بیگانه و نه هم نزد اتباع خود اعتبار ندارد که قرضه‌اش را خریداری کنند، یعنی به او وام بدهند. پس خزانه باید خریدهای دولتی را به نقد بپردازد. و اگر خزانه تهی شود بستانکاران باید شکیبایی کنند. بنابراین چون دولت باید تنها از جیب بخورد، که همیشه پر نیست، پس ناچار است که از خریده‌ها و معاملات بزرگ که امور مملکت با آنها می‌چرخد چشم ببوشد. از طرف دیگر چون معاملات بزرگ بی کمک دولت ممکن نیست یک دور باطل نمودار می‌شود که بیرون جستن از آن بسی دشوار است. اما اگر در ایران اعتبارات عمومی و دولتی وجود ندارد، اعتبار بازرگانی چنین نیست. در دنیا کشوری وجود ندارد که در آن به اندازه ایران گردش پول تند باشد و معاملات بازرگانی آسان. هر چند که در ایران هیچ یک از مؤسسات بانکی و تنزیل پول که ما در اروپا از افزار کار روتق بازرگانی کشور می‌شناسیم وجود ندارد. آن‌گونه مؤسسات با آشفستگی‌ای که در آداب و عادات مردم آسیا هست و با روحیه نهادهای ایرانی که زیاد غم‌خوار بستانکار نیستند نمی‌تواند به وجود آید. در ایران سفته ناشناخته است و معاملات بازرگانی با براتهای شخصی صورت می‌گیرد. چنین است که الف به ب دستور می‌دهد که فلان مبلغ به ج

پرداخت کند. اما حق ندارد برات را به یک نفر دیگر بفروشد و ناگزیر است که مبلغ برات را خود دریافت کند. در معاملات بین افراد بدهکار به بستانکار وثیقه می دهد و لازم نیست که سررسید پرداخت بدهی معین شود. نرخ بهره به بزرگی مبلغ بدهی بستگی دارد و معمولاً یک درصد در ماه است. طرفین یک نوع سند ذمه ای در دو نسخه بین خود امضا و مبادله می کنند که در آن مبلغ بدهی و وثیقه ای که بدهکار داده قید می شود. وثیقه، همه چیز می تواند باشد، تا جایی که مردم تنگدست افسار کهنه الاغ خود را برای دو سه فرانک وام گرو می گذارند. من حتی یک کارگر و عمله را هم سراغ ندارم که پنج تومان تا پنجاه تومان به کسی بدهکار و از کسی بستانکار نباشد. سربازها بیش از هر طبقه دیگر مردم کارشان وام دادن است. آنها هستند که جمع وامهایی که به این و آن می دهند به میلیون ها می رسد. به هر کس که به سراغشان بیاید نگاه هم بی گرو گرفتن - وام می دهند و بهره کلان می گیرند. یکی دیگر از شیوه های جاری پول درآوردن آنها این است: سه چهار خر می خرند و آنها را به کسانی که می خواهند در حومه شهر به گردش برونند روزانه کرایه می دهند. از این آدم ها هم کرایه می گیرند و هم مبلغ کوچکی به عنوان گرو، که هر دو را پیشاپیش می گیرند و با این پول میوه، دستمال، چارقد و این قبیل چیزها می خرند که تا سر شب هر چه از آن را که نتوانسته باشند آب کنند به فروشنده باز می گردانند و پول آن را پس می گیرند. با این شیوه در یک روز دو گونه درآمد عایدشان شده، یکی از کرایه دادن الاغ و دیگر از خرید و فروش کالاهای بی مقدار. من این نمونه را نقل کردم که هوش ملت ایران را در سوداگری نمایان کنم. سوداگری چنان در نهاد این قوم جای گرفته که نزد آنها همه چیز صورت داد و ستد به خود می گیرد. مستخدم خود را می فرستد که برایتان چیزی خریداری کند. او آن چیز را، تا جایی که بتواند، به بهایی هر چه گران تر از آن چه خریده است به شما می فروشد بی آنکه لحظه ای فکر کند که این کار او یک دزدی است. او این کار را یک تجارت می داند و شما هستید که باید هشیار باشید که

زیادی گران نخرید. هر گاه دو ایرانی از طبقه متوسط جامعه در خانه شخص سومی یکدیگر را ببینند بسیار رخ می دهد که یکی از آن دو پالتوی دیگری را خریداری کند، یا این که بین خود چیزی را با چیزی دیگر عوض کنند، خواه یکی به دیگری سرک بدهد یا ندهد. در نظر آنها آدمیزاد برای این خلق شده است که داد و ستد کند. پس به آسانی می توان درک کرد که این شیفتگی به داد و ستد کردن، که پیوسته در آنها می جوشد و هیچ گاه سیر نمی شود، میدان را برای گردش پول چه بسیار می گسترده ولی برای اعتبار بانکی چه تنگنایی می سازد.

معاملاتی که مردم با بازرگانان می کنند دو گونه است، یکی خرید جنس از آنها و دیگری پول خود به آنها سپردن. تاجر از مردم پول می گیرد و به آنها ده تا دوازده درصد در سال بهره می دهد و هیچ کس هیچ وثیقه ای از او طلب نمی کند و تنها امضای تاجر برای همه بس است. اما خود این تاجر هرگز بدون گرو به کسی وام نمی دهد. خریده ها هم همه نقد صورت می گیرد و نسیه خری بسیار کم است. اگر پول خریدار برای پرداخت بهای کالا کفایت نکند تاجر به او وام می دهد، پس کالا به نقد فروخته می شود. اما داد و ستد بین خود تجار عکس این است و آنها همواره به یکدیگر اعتبار می دهند و نسیه می فروشند. سرمایه ها دو گونه اند، یکی آن که گردش می کند و به کار می افتد، دیگری آن که راکد است و بی گردش. سرمایه های راکد بسیار زیادند و توان گفت که یک ایرانی توان یافت که بخش عمده دارایی اش به صورت جواهر یا نقره آلات و یا پول نقدی که در گوشه های پنهان کرده است نباشد. و این به سبب بی اعتمادی مردم است به دولت خود، و بیش از آن به سبب ترس از بی چیزی. و این گمان بیهوده ای است، زیرا دولت در صورت کشمکش با هر یک از افراد مردم اولین کاری که خواهد کرد دست اندازی به این ثروتهای اندوخته است. اما پول در گردش نیاز جامعه را کفایت نمی کند و دلیل سرعت فوق العاده گردش پول همین کافی نبودن آن است.

نتیجه مطلوب بدهد و آن وقت است که دولت از ملکالتجار می خواهد که پا در میان بگذارد. در میان تجار ایرانی ارتباط و همکاری و همیاری گسترده وجود دارد. آنها نه تنها با یکدیگر رقابت نمی کنند بلکه هم با همدیگر همفکری و همیاری می کنند تا بهتر بتوانند از مصرف کننده بهره کشی کنند. به تاجری که کسب و کارش نمی چرخد یاری می دهند و اگر مفید نیفتد کاسبی اش را از او می خرند. به شرکت کالاهایی می خرند، مثلاً کاروانها اجاره می کنند و به خوبی می دانند که سودآورتر است اگر مثلاً مقدار هنگفتی پنبه یک جا بخرند و سپس آن را بین خود تقسیم کنند و خوب آگاه اند که بسی ارزان تر بار می آید اگر از یک کاروان دار همه حیوانات باربر او را یک جا کرایه کنند تا این که کاروان دار مدتی در یک شهر انتظار بکشد تا هر کس جدا جدا مقداری از باری را که او باید حمل کند بیاورد و برای حمل به او بسپارد تا وقتی که او برای همه حیواناتش بار گرفته و آماده رفتن شود. اما این گونه همکاریها درباره تجار بزرگ صدق می کند. تجار خرده فروش و پیشه وران نه وقت و نه سرمایه کافی در دسترس دارند که به کارهایی از این گونه دست زنند. اینها در زمینه های دیگر از همکاری بین خود بهره می برند. در کشوری که حکومت همه قدرت و امکاناتش را در خودرایی و زورگویی به کار می برد، تمام طبقات جامعه برانگیخته می شوند که نیروهای حکومت را از کار بیندازند یا دست کم از تأثیر آن بکاهند، برای خود ایمنی به چنگ آورند.

در فصلهای گذشته دیدیم که ایلات، روحانیت و روستاییان چه گونه افزارهای دفاعی در برابر حکومت به کار می برند. برای ایلات و عشایر سازمان ملوک الواطیفی شان، برای روحانیت منبر و عظ و خطابه شان، و برای مردم روستاها کوچ کردنشان جنگ افزارهایی هستند که یک پارچگی شان را در برابر حکومت حفظ می کند. کسبه و پیشه وران دریافته اند که در برابر زیاده روی و زورگویی حکومت با یکدیگر انجمن کنند و هم داستان شوند. آشکار است که برای مأمور حکومت آسان خواهد بود که دستور دهد یک

## فصل شانزدهم

### اصناف

در ایران بازرگانان و پیشه وران هر یک صنفی دارند. و هر صنفی رئیسی دارد که ملکالتجارش نامند، و او است که به اختلافها و دعاوی بین تجار رسیدگی می کند. اما اصناف کارگری به ملکالتجار ربطی ندارند. رؤسای آنها را حاکم شهر برمی گزینند. ملکالتجار به ورشکستگی تجار هم رسیدگی می کند و هر چه باقی بماند بین بستانکاران تاجر ورشکسته قسمت می کند. هرگاه اختیارات ملکالتجار برای پایان دادن به یک کار کافی نباشد، و هم در موارد فوق العاده، او از شاهزاده علیقلی میرزا وزیر تعلیمات عامه و تجارت کمک می طلبد، که رأیش قاطع است و نهایی. اما اگر پای یک تاجر اروپایی در میان باشد وزیر تجارت سفارت دولت متبوع آن تاجر را در جریان قرار می دهد و وزیر امور خارجه مرجع رسیدگی قرار می گیرد.

نظم و انتظام امور بازار با ملکالتجار است، و هر کس از تاجری شکایت داشته باشد باید نزد او دادخواهی کند. تجار بجز عوارض گمرکی هیچ مالیاتی به دولت نمی دهند، اما در روزهای سخت که خزانه دولت از نقدینه تهی می شود تجار باید به دولت اعانه بدهند که مبلغ آن در اختیار خود آنها است. توفیق این روش به بخت و اقبال دولت وابسته است، و کم پیش می آید که

قصاب یا یک عطار را به چوب ببندند تا هر آنچه او می خواهد از او بستانند. اما نخواهد توانست که همه قصابها یا همه عطارهای یک شهر را چوب و فلک کند. همه انجمن ها در نهادها و امتیازهایی که دارند با یکدیگر برابر نیستند. در برخی از آنها اصل آزادی عقیده و برابری اعضا تا حد کمونیسیم شناخته می شود، در حالی که بنیاد برخی دیگر بر شیوه ارباب و رعیتی نهاده شده است. کامل ترین نمونه دسته نخست که بی شک ویژگیهای خود را دارد انجمن زردشتیان است که بنیاد آن در تهران نهاده شده و مرکب از چهل و پنج نفر است که در میان آنها هم تاجر یافت می شود و هم باغبان. همه با هم در یک کاروانسرا زیست می کنند و هر یک به نوبت و از جیب خود همه اعضای صنف را غذا می دهد. آنهایی که سوداگردند کالاهای اروپایی، به ویژه ساخت انگلستان، شرابهای گران بها، مواد خوراکی و پارچه های بومی یزد و کرمان می فروشند. کسانی از آنها ثروت کلان دارند اما برآورد آن آسان نیست از آنکه در پنهان داشتن مال سخت می کوشند. به هر یک از این چهل و پنج نفر که نوبت می رسد باید سه شبانه روز غذا و خوردنیهای همه گروه را که از پیش معین شده است فراهم کند. در پایان این سه شبانه روز او باید صورت مخارجی را که کرده است به انجمن بدهد تا اگر از هزینه های دوره پیشین بیشتر شده باشد به او تاوان داده شود، و اگر کمتر شده باشد کم و کاست را از جیب خود به صندوق انجمن بریزد. پولی که بدین گونه در صندوق ریخته می شود به مصارف زیر می رسد: ۱. کمک به کسانی که تنگدستند؛ ۲. پرداخت جریمه هایی که ممکن است انجمن از پرداخت آن ناگزیر شود؛ ۳. برای دادن هدیه و ارمغان هایی که بنا بر عرف و عادت به رؤسا و مقامات پلیس و انتظامات داده می شود. غذا به اندازه ای فراهم می شود که نه تنها افراد انجمن را سیر کند بلکه هم به زردشتیان بینوایی که به طلب می آیند از آن داده شود. تنها دو شهر در ایران وجود دارد که در هر یک از آنها جمعی سکنه زردشتی زیست می کنند: یزد و کرمان. در جاهایی دیگر اگر یافت شوند تک تک اند و

پراکنده. اما در این دو شهر شمارشان به ده هزار خانوار می رسد، همه تاجر یا کشاورز. به ویژه در باغبانی به کاردانی شهرت فراوان دارند. با مسلمانان آمیزش نمی کنند و به گمان من شاید یک نمونه هم نتوان ذکر کرد که کسی از آنها دین خود را عوض کرده باشد. مسلمانان آنها را ناپاک می دانند اما عموماً قدر و منزلت شان نگه می دارند. در درستکاری ضرب المثل اند. قناعت پیشه اند و شکیبا و هوشمند و پرکار و دلیر. به علاوه، به ظاهر از تندرستی و پاکدامنی بسیار برخوردارند.

ارامنه هم طبقه دیگری اند. ارامنه در ایران به دو گونه اند، یکی آنها که تبعه روسیه اند یا زیر حمایت او، دیگر آنها که تبعه ایران اند و زیر حکم ملک التجار. بیشتر آنها کالاهای اروپایی به ویژه از روسیه وارد می کنند و می فروشند. تنی چند از آنها هم می خانه دارند. شهرت آنها درست خلاف زردشتیان است و باید بگویم که بی عنایتی مردم به آنها به جا است. به سختی می توان قومی یافت که به اندازه ارامنه ایرانی پست و فاسد باشد.<sup>۱</sup> محله آنها در پایتخت مرکز آمد و شد کسانی است که برای کارهای زشت و ناروا به آنجا می روند، و خودشان از بس نفرت انگیزند کم می شود که یک اروپایی یک ارمنی را به خدمت خود درآورد. من از این هم فراتر رفته می گویم در میان ارامنه ایرانی آنها که از منزلتی برخوردارند از دیگر ارامنه بیزاری دارند. نباید کلدانها را با ارامنه یکی دانست. کلدانها کاتولیک و پیرو پاپ اند و بیشترشان در حول و حوش شهر ارومیه زندگی می کنند و به کشاورزی می پردازند. مردم خوبی هستند که من برای خرده گیری از آنها چیزی ندارم جز اینکه میل بیش از اندازه به ترک دیار و هجرت به تفلیس در آنها دیده ام.

۱. ارامنه ایران در گسترش بازرگانی با هند و اروپا و بسط صنعت و هنر به این سرزمین خدمت کرده اند. اولین چاپخانه را آنها در سال ۱۶۴۱ در ایران تأسیس کردند. خود نویسنده خدمات کشیش های آنها را در یاری دادن و راهگشایی به مسافران اروپایی در همین کتاب ستوده است، پس داوری تند او درباره ارامنه ایرانی از واقع بینی به دور است.

در ایران اهل هر پیشه‌ای برای خود صنفی دارد، هر چند که سازمان‌دهی آنها همانند نیست. قدیم‌ترین و مهم‌ترین آنها صنف نانویان است. در شهر تهران یکصد نانوای هست که رئیس صنف خود را کسی انتخاب می‌کنند که دولت هم بپذیرد. رئیس به اختلاف‌های اعضای صنف می‌رسد و درباره تأمین نان شهر با دولت کنار می‌آید. از زمان فتحعلی‌شاه شمار نانوایی‌های تهران به یکصد تثبیت شده است و نمی‌توان بر آن افزود. هر نانوای می‌تواند کسبش را به دیگری واگذارد به شرط آنکه شرایطی که صنف برای یک نانوای برقرار کرده - مثل شاگردی نانوای کرده بودن - در خریدار جمع باشد. کسی نانوای شناخته می‌شود که نزد یک نانوای شاگردی کرده از او گواهی‌نامه‌ای در دست داشته باشد که آن را رئیس صنف تأیید کرده باشد. اگر نانوایی گواهی‌نامه به شاگردش ندهد گواهی‌نامه‌ای که دو نانوای دیگر متفقاً به او بدهند کفایت خواهد کرد. نانوایان صندوقی دارند برای همیاری هم‌صنفان خود که کاسبی‌شان خراب شده باشد. کسی که به او از این صندوق کمک می‌شود باید از درآمد خود بخشی کنار بگذارد تا زمانی که پول گرفته را به صندوق بازگرداند. اما اگر خرابی کسب او به سبب بی‌نظمی یا بد اداره کردن بوده باشد او را وامی‌دارند که کسبش را بفروشد یا دست کم به دیگری واگذارد که برایش اداره کند. هر شاگرد نانوای که گواهی سابقه کار در دست داشته باشد در هر نقطه ایران می‌تواند نزد یک نانوای به کار مشغول شود. و چنانچه جای خالی پیدا نشود صنف برای گذران معیشت به او کمک می‌کند تا روزی که کار پیدا کند. در هر شهر بهای نان را حاکم آن پس از شور با رئیس نانوای تعیین می‌کند. این را هم بگویم که قیمت‌گذاری نان بی‌اندازه آسان است زیرا بهای نان همواره برابر بهای گندم است.

پس از صنف نانوایان صنف قصابها بهترین سروسامان را دارد. شهر تهران هفتاد دکان گوشت‌فروشی دارد و این رقم فزونی‌بردار نیست. مالیاتی که قصابها می‌پردازند چهارده هزار تومان است که شامل عوارض کشتارگاه نیز

می‌شود. این مالیات به فراخور اهمیت کسب و کار هر قصاب بین آنها سرشکن می‌شود. قصابها تنها گوسفند و بز و بزّه می‌کشند و گوشت همین‌ها را می‌فروشند. فروش گوشت گاو در اختیار آنها نیست. هیچ‌کس مجاز به کشتن یک حیوان در داخل شهر نیست. هر کس گوشتی به فروش بگذارد که مهر کشتارگاه به آن نخورده باشد به جریمه محکوم می‌شود. هر زمان که بهای گوشت زیاد کاهش می‌یابد قصابها به نشانه شادمانی در گوشت‌هایی که بر پیشخوان دکان خود نهاده‌اند فتیله‌های کوچکی از پیه گوسفند فرو کرده آنها را روشن می‌کنند به این معنی که بهای پیه به قدری ناچیز است که می‌توان آن را سوزانید و از بین برد. قصابها هم باید شاگردی کرده باشند اما مانند نانوایان صندوق تعاون ندارند. عطاریا مالیات می‌پردازند و از دولت پروانه کسب می‌گیرند. شمار دکانهای آنها تثبیت نشده اما هر عطاری تازه نباید دکانش با یک عطاری موجود کمتر از هفت دکان فاصله داشته باشد. عطاریا متاع خود را به هر بهایی که بخواهند می‌فروشند، و بین آنها هیچ رابطه همیاری وجود ندارد. برخی از عطاری‌ها از آن یک مسجد یا یک مدرسه‌اند و از دادن مالیات معاف. بسیاری اصناف دیگر به عطاریان می‌مانند. به‌طورکلی سه اصل در نزد همه اصناف رعایت می‌شود: شمار اعضا محدود است، شاگردی کردن اجباری است و هفت‌دهنه دکان فاصله با دکان دیگر باید رعایت شود. این هم هست که به پیشه‌هایی که سر و صدای زیاد بر پا می‌کنند تنها در محله‌های معین پروانه کسب داده می‌شود. بین اصنافی که در قدیم در فرانسه وجود داشته و بخشی از آنها در سال ۱۷۷۶ و بخشی در ۱۷۹۱ از میان رفتند و اصناف کنونی ایران همگونی‌های زیاد توان یافت، هر چند که اصناف ایران شرکت‌های تعاونی مانند آنچه در قرون وسطا اصناف در آلمان و فرانسه داشتند ندارند. ایرانیان مردمی آرام و شکیبایند و افراد یک پیشه یا یک کسب در ایران برای شورش یا ادعا بر دولت صنف نمی‌سازند. پس صنف را تشکیل می‌دهند تا در برابر جور مأمورین حکومت پشت و پناهی داشته باشند و کسی

که بر کار و پیشه آنها حکم می‌راند هم‌پیشه خودشان باشد که آداب و رسوم، نیازمندیها و سختی‌های زندگانی آنان را بدانند و نزد کارکنان حکومت ترجمان خواست‌هایشان باشد. تشکیل صنف برای برخی از پیشه‌ها هیچ سودی در بر ندارد، مانند صنف میوه‌فروش‌ها و سبزی‌فروش‌ها.

مالیاتی که اصناف می‌پردازند بسیار ناچیز است. مثلاً کبابی‌ها که ۳۷ دکه در تهران دارند جمعاً بیش از شصت‌وشش تومان مالیات نمی‌دهند. در واقع اصناف در ایران به تجارت هیچ زیانی نمی‌رسانند. در پی رقابت بازرگانی نیستند و جز پشتیبانی از افراد صنف در برابر آزار و ستم مأمورین جزء دولت هدفی ندارند، و اداره امور صنف را به کسانی می‌سپارند که خلت و خوی آشتی‌جو و آشتی‌ده داشته باشند.

## فصل هفدهم

### تجارت ایران با خارج

آغاز ارتباط رسمی اروپای نو با ایران به پایان قرن شانزدهم بازمی‌گردد، آن زمان که ملکه الیزابت، در سال ۱۵۶۱، آنتونی جنکینسن<sup>۱</sup> را به دربار شاه طهماسب صفوی گسیل داشت. شاه طهماسب فرستاده ملکه الیزابت را به دلیل اینکه مسلمان نبود به حضور نپذیرفت. دست کم این دست‌آویزی است که جنکینسن درباره ناکامیابی خود در این ایلچی‌گریش می‌آورد. من این حکایت را در کتاب سر جان ملکم<sup>۲</sup> که درباره تاریخ ایران نوشته است خواندم. او می‌نویسد که چه بسا ایلچی دربار الیزابت، که عرف و عادت مردم ایران را نمی‌شناخته، حرفی را که جز یک رسم عادی دربار ایران نبوده دشنام به خود و توهین به مقام خود شمرده است.

۱. Anthony Jenkinson، یک انگلیسی‌بازرگان و دریانورد بود. در ۱۵۶۲ با نامه‌ای از ملکه الیزابت به قصد تجارت به ایران آمد و در قزوین به حضور شاه طهماسب بار یافت. شاه متعصب مال‌دوست به حرفهای او گوش فرا داد و چون بر او کشف شد که جنکینسن یک عیسوی است او را راندند. گویا او نخستین انگلیسی بود که به ایران آمد.

۲. Sir John Malcolm، مرد سیاسی و خاورشناس اسکاتلندی (۱۷۶۹-۱۸۳۳) در نوامبر ۱۸۰۰ از جانب کمپانی هند شرقی به دربار فتحعلی‌شاه آمد. کتاب او کلیاتی درباره ایران در ۱۸۲۷ در دو جلد بیرون آمد.



سپس در سلطنت شاه عباس بزرگ پرتغالی‌ها و هلندی‌ها را می‌بینیم که به ایران تجارت می‌کنند. پرتغالی‌ها که تمام کناره‌های عربستان جنوبی را در اختیار خود داشتند در عدن و در بندر هرمز بنیادها و بندرگاه‌های باشکوهی نیز بر پا کردند.

آن دورانی که تاج و تخت ایران در چنگ شاهان صفوی بود - که از پایان سده شانزده تا میانه سده هجده است - کشف‌های بزرگ جغرافیایی پایان دوران رنسانس را نمایان ساخت. دریانوردان گستاخ پرتغالی راه هندوستان را به ما نشان دادند و به زودی همه ملت‌های اروپا از آنها درس گرفتند. فرانسوی‌ها، هلندی‌ها، انگلیسی‌ها، اسپانیایی‌ها و دیگران فرارسیدند تا ثروت‌های این سرزمین‌های پربان را از چنگ یکدیگر درآورند، و دیری نگذشت که هر یک از آنها یک یا چند شرکت تجارتي بر پا ساختند که با کسب امتیازهایی، به نمایندگی بازرگانی کشور خویش بنادر این سرزمین‌ها را به مراد خود مورد بهره‌برداری قرار دادند. یکی از ویژگی‌های شگفت‌انگیز این رویدادها نقشی است که مبلغین دین در آن بازی کردند. شاه عباس بی‌می‌داشت از این که پای مبلغین دین عیسی به ایران گشوده شود. او می‌دانست که دین شیعه از هر دینی سازگارتر به مردم این سرزمین است، و مبلغین دینی اگر هم بتوانند چند تن را به دین خود درآورند چنین کاری نهفته خواهد ماند. اما در برابر آن، او می‌دانست که عیسویان شرق مردمی مالداری، باهوش و پرتوانند که می‌توانند بر ثروت مملکت او چه بسیار بیفزایند. آرامنه آن روزگار چنان نبودند که شده‌اند. شاه عباس - شاه براننده اندیشمندان - خانواده‌هایی از آنها را به جلفا، در نزدیکی اصفهان، کوچ داد تا آنجا را وطن خود شناسند و در آن زندگی کنند، و آزادیهای مدنی و شهرنشینی و دینی را - هر چند که با احکام اسلام سازگار نبود - برای آنها شناخت و آنها را برانگیخت که کشیشان دین خود را به جلفا بکشانند. دستور داد از اینان به خوبی پذیرایی کنند. زمین در اختیارشان نهاد تا در آن دیر و کلیسا بنا کنند و باغات بنشانند. اجازه داد بر

فراز کلیسایشان صلیب برافرازند و ناقوسهایشان مؤمنین را به نماز به کلیسا بخوانند. در یک کلام به آرامنه همه آزادی‌هایی را داد که کاتولیک‌های اروپا برای ادای فرایض دینی خود دارا بودند. این تدابیر به زودی میوه دادند. کشیش‌ها از مذاهب گوناگون عیسوی به جلفا آمده با خاطر آسوده در آنجا پایدار شدند و سپس به هر یک از دیگر شهرهای ایران که تنی چند ارمنی در آن زندگی می‌کرد نیز رفتند و ساکن شدند. تبریز، شیراز و بندرعباس شاخه‌هایی از کلیسای جلفا را در خود دیدند. این سنت هنوز هم پابرجا است، و عمده روحانیان مسلمان آمیزش با این مبلغین دینی بینوا را ناروا نمی‌پندارند. این نهال که شاه عباس نشانید در سراسر دوران فرمانفرمایی صفویان همچنان بارور بود. دیرهای این مردان دین مهمانسرای مسافران اروپایی شد، و این کار بی‌دردسری نبود، چه آن که، هر کس که به خود زحمت دهد و از گورستان عیسویان در جلفا و در جزیره هرمز دیدن کند گورهای فراوان خواهد دید که در آنها کسانی از هم‌میهنان ما آرمیده‌اند که رنج سفر و خستگی کارهایی که در ایران کرده‌اند عمر آنها را در این سرزمین به سر آورده است. این مردم کلیسا نه تنها به برادران دینی خود منزل می‌دادند بلکه هم به آنها چیزهایی می‌آموختند که زندگانی در ایران و شناخت زبان مردم به آنها یاد داده بود. آنها را با شخصیت‌های مهم در ارتباط قرار می‌دادند. به آنها می‌آموختند که چه باید بکنند و چه نکنند. و در یک کلام آنها را در کارهایشان راهبری می‌کردند. شاردن، با آنکه پروتستان بود و در بدخواهی اش درباره کاتولیک‌ها شک نباید کرد، از ستایش مبلغین کاتولیک که چند بار در طول سفر او در خانه‌های خود از او مهمان‌داری کرده‌اند خودداری نکرده است.

نمایندگان کمپانیهای بازرگانی خارجی بارها به حضور شاه پذیرفته می‌شدند و ارمغانهای گرانبها با خود می‌بردند. و آنچه در برابر آن عایدشان می‌شد دست کم برابر با آن ارمغانها بود، به علاوه مهمان دربار هم بودند. اما دولت‌های آنها با دربار ایران کم رابطه داشتند. چند نماینده از روسیه به دربار

شاه عباس دوم آمدند. سِر آنتونی شرلی<sup>۱</sup> از جانب شاه عباس مأمور شد که با دربار شاهان و شاهزادگان عیسوی اروپا دربارهٔ یک اتحاد تهاجمی و تدافعی بر ضد ترکها، که دشمن طبیعی ایرانیان بودند و نیرومندیشان هنوز اروپا را می‌لرزاند، مذاکره کند. به خاطر اینکه پیشنهاد اتحاد او در نزد سلاطین و شاهزادگان اروپایی اعتبار بیشتری داشته باشد شاه عباس به بازرگانان عیسوی که به ایران آمده یا در آینده می‌آمدند امتیازهای بزرگی عرضه می‌کرد. به نظر می‌رسد که مأموریت آنتونی شرلی خواسته‌های شاه ایران را برآورده نکرد. در دربار روسیه پذیرایی خوبی از او نکرده کم و بیش با او همچون جاسوس رفتار کردند. در آلمان از جانب شاهزادگان به خوبی پذیرفته شد، اما این‌که در باب اتحاد برای برانداختن ترکها مذاکره‌ای صورت گرفته باشد در تاریخ اثری دیده نمی‌شود.

نخستین نشانه‌ای که من دربارهٔ رابطه رسمی بین فرانسه و ایران یافته‌ام به سپتامبر ۱۷۰۸ [رجب ۱۱۲۰ ه.ق.] برمی‌گردد که میشل<sup>۲</sup> نام با اختیارات رسمی از جانب لویی چهاردهم به دربار شاه سلطان حسین می‌آید و با او عهدنامه‌ای منعقد می‌کند. سپس به عهدنامه‌ای برمی‌خوریم که در سال ۱۷۱۵ [۱۱۲۷ ه.ق.] در ورسای بین لویی چهاردهم و محمدرضاییک که خود را سفیر ایران معرفی کرده بود - بسته شده است. گمان می‌رود که این محمدرضاییک به انگیزهٔ سودجویی و بررسی دربارهٔ این‌که چگونه

۱. سرگذشت سر آنتونی شرلی (Sir Anthony Shirley) و سر رابرت شرلی (Robert)، دو برادر از یک خانواده نجیب انگلیسی، در دربار ایران مفصل است. هر دوی آنها با ۲۴ تن دیگر در سال ۱۵۹۸ [۱۰۰۶-۷ ه.ق.] در قزوین به حضور شاه عباس اول بار یافتند. شاه پس از چندی به آنتونی، «میرزا آنتونی» لقب داد و او را به همراهی حسینقلی بیگ به سفارت به دربار سلاطین عیسوی اروپا روانه کرد. بین این دو در ایتالیا نفاق افتاد و مأموریت‌شان به جایی نرسید. رابرت در ایران ماند و در جنگ‌های شاه عباس با عثمانی‌ها صداقت و لیاقت از خود بروز داد. شاه او را بناخت و تاج قزلباش و اجازه پوشیدن لباس ایرانی و ازدواج با دختر اسمعیل خان به او داد.

2. Michel

محصولاتی از ایران در فرانسه خوب به فروش تواند رسید و از محصولات فرانسوی کدام‌یک به درد هموطنانش می‌خورد به این سفر اقدام کرده باشد. هنگام ورود به فرانسه محمدرضاییک خود را به عنوان نماینده کمپانی‌های اروپایی که در اصفهان شعبه داشتند معرفی کرد. در آن زمان لویی چهاردهم بیمار بود و بیش از چند ماه به مرگش نمانده. شاه سال‌خوردهٔ بیمار و خسته از هر چه که او را سرگرم می‌ساخت و از خیال مردن فارغش می‌داشت استقبال می‌کرد. وزیرایش هم این فرصت را برای سرگرم کردن شاه به نمایشی که هم نگاه او و هم غرورش را خوش می‌آمد مغتنم شمردند. در آن روزگاران دیدن یک سفیر که از ایران به اروپا آمده بود از هر نمایشی جالب‌تر بود. پس او را به حضور لویی چهاردهم بردند. اما خود عهدنامه، هر دو طرف می‌دانستند که شوخی است. پر است از تعارفات و کلمات توخالی، و مدح و ثنای شاه سال‌خورده، که ۷۵ سال از اطرافیان خود شنیده بود، و آکنده است از کلمات نادرست.

عهدنامه‌هایی که در آن روزگاران بین دولت‌های اروپایی و ایران بسته می‌شد از دید سلاطین ایران برای گسترش دادن روابط بازرگانی و یافتن متحدینی برای دفع دشمن طبیعی خود، دربار عثمانی، بود، و از دید اروپاییان به دست آوردن بازاری که در آن کالاهای خود را بفروشند و از آن مواد خام، پارچه ابریشمی و پشمی، پارچهٔ زربفت، جنگ‌افزار پربها، چینی‌آلات، جواهرات، اسب و قاطر، ابریشم خام، پنبه، شکر، ادویه و قالی بخرند. اروپا در برابر این کالاهای گوناگون جز شیشه‌آلات و نیزی، ماهوت، متقال هلندی و سلاح گرم چیزی برای فروش نداشت. فرودستی اروپا در این زمینه آشکار است اما در عوض می‌بینیم که شاه عباس برای بیرون راندن پرتغالی‌ها از جزیرهٔ هرمز از انگلیسی‌ها یاری می‌جوید، که در برابر این خدمت امتیاز به دست می‌آورند تا در سراسر خلیج فارس کمپانیهای تجارتی خود را برپا کنند، و حقوق گمرکی کمتر بردازند. چرا شاه عباس می‌خواست نیروی پرتغالی‌ها

در هرمز را در هم شکند و آنان را از آن جزیره براند؟ زیرا پی برده بود به اینکه این بیگانه‌ها در آنجا چنان نیرومند شده‌اند که ترس او را برمی‌انگیخت. پس، پیش از آن‌که پرتغالی‌ها شرایط خود را بر او بار کنند، و او ناگزیر شود که بپذیرد و به کار بندد، او همان شرایط را از انگلیسی‌ها پذیرفت با این تصمیم که هیچ‌یک را محترم نشمارد و به کار نبندد. تاریخ در این باره داوری کرده است، و انگلیسی‌ها بر این باور بودند که می‌بایست با پرتغالی‌ها هم‌پیمان شده شرایط تجارت آزاد را به شاه ایران بار کنند. اگر چنین شده بود شاید ایران دستخوش بحرانهایی نمی‌شد که در قرن هجدهم از سر گذرانید. اروپاییان، که منافع جدی در خاک ایران داشتند، چه بسا که از یورش افغانها به این کشور جلوگیری کرده بودند که آن‌چنان ویرانی و پریشانی به بار آورد که هنوز هم می‌بینیم. و ایران امروز توان آن را داشت که پنبه‌ای را که اروپا به آن نیازمند است - و آمریکا از او دریغ می‌کند - و دیگر مواد خام را که بخش بزرگی از اروپا امروزه نمی‌تواند به دست آورد برای اروپا فراهم سازد. اما خدا نخواست که چنین شود. شاه عباس به یاری انگلیسی‌ها هرمز را از چنگ پرتغالی‌ها به در آورد، برتری غرب را در هم ریخت و از بین برد، اما هم دامنه داد و ستد بازرگانی آسیا و اروپا را بسیار کاهش داد. پس از او، در سراسر دوران سلطنت جانشین‌هایش، تمام عمر سوداگران اروپایی به این سپری شد که امتیازهایی به چنگ آورند که یک سال بعد از آنان پس گرفته می‌شد.

با وجود هشدارهایی که تاریخ داده، در ایران هنوز هم کارهای مردم و مملکت از خواست‌های شخصی و فردی پیروی می‌کند، و سیاست‌های زیان‌بار هنوز رخت بر نبسته‌اند. ناپلئون که به این باور رسیده بود که تنها از راه محاصره می‌توان انگلیس را از پا درآورد، دید که در نزدیکی هندوستان یک امپراتوری پابرجا است. اروپا هنوز کشورگشایی نادرشاه را از یاد نبرده بود که به آن آسانی به هند تاخته، دهلی را گشوده و آن غنایم هنگفت را باز آورده بود. ناپلئون گمان می‌کرد که ساز و برگ و نفرات فراوان در دسترس دارد، و با کمک

افسران فرانسوی خواهد توانست، همان‌گونه که نادر کرد، به هندوستان بتازد و انگلیسی‌ها را، که نفوذشان در آن سرزمین هنوز جا نیفتاده بود، از آنجا براند. پس هیتی نزد فتحعلی‌شاه فرستاد تا در این باره گفت‌وگو کنند و از نظر او آگاه شوند. انگلیسی‌ها به نوبه خود بیکار نشستند و سر جان ملکم را روانه کردند. فتحعلی‌شاه در این میان گاه به این سو کشیده می‌شد، گاه به آن سوی دیگر، و هر چند گفته می‌شد گرایش به فرانسوی‌ها دارد در پایان کار پیشنهاد نماینده انگلیس را پذیرفت که عبارت از یک هزار تومان مستمری روزانه بود. فتحعلی‌شاه افسران فرانسوی را جواب گفت و آن فرمان معروف را صادر کرد که هر فرانسوی که در خاک ایران دستگیر شود بی‌محاکمه تیرباران خواهد شد. امپراتور انگلیس علاوه بر لیره استرلینگ در برابر فتحعلی‌شاه عهد کرده بود که در اولین عهدنامه صلح که با روسیه خواهد بست شرط خواهد کرد که روسیه آن‌چه از خاک ایران را که در ناحیه گرجستان تصرف کرده است به ایران بازگرداند. پیمان صلح انگلیس و روسیه بسته شد بی آنکه در آن حتی نامی از ایران برده شده باشد. انگلیس و روسیه بر این نکته هم‌پیمان شدند که از رخنه هر نفوذ بیگانه در ایران، به ویژه فرانسویان، جلوگیری کنند.

در ۱۸۲۶ [۱۲۴۱ ه.ق.] روابط ایران و روسیه به چنان دشواری رسید که روسیه به شمال ایران لشکر کشید و تبریز را گرفت، که به پیمان ترکمان‌چای انجامید که یکی از مواد آن این بود که مسکن هر اروپایی در ایران از تعرض مأمورین دولت ایران مصون است.

نمی‌کند. در گوشه کارگاهش، یا در دکانش، در حالی که نشسته است، با یک نفر دیگر خوش و بش می‌کند، می‌خندد، دست از کار می‌کشد، برای پکی به غلیان زدن یا نگاه کردن به عابری. در تابستان خواب نیمروز و قدح آب یخ را از دست نمی‌دهد. در زمستان منقل کوچک آتش و لوازم چایش برقرار است. بامدادان همه ایرانیان، از شاه تا گدا، پیش از آنکه آفتاب بدمد از خواب برمی‌خیزند تا نماز بگذارند. این فریضه را که به جا آوردند، برخی دوباره می‌خوابند و برخی سرکار خود می‌روند. بازار رفته رفته جنب و جوش خود را بازمی‌یابد و دو ساعت پس از دمیدن آفتاب هر کس سرکار خودش است. آنها که چای در خانه خود ننوشیده‌اند از قهوه‌چی دوره‌گرد طلب می‌کنند که هر استکان چای را به اندکی کمتر از دو شاهی<sup>۱</sup> جلوی مشتری می‌گذارد. آنگاه کار آغاز می‌شود ولی نه‌چندان زوردار، و در تابستان تا ساعت ۴ بامداد و در زمستان تا ساعت ده دنبال می‌شود، که وقت ناهار است. ناهار مرکب است از نان و پنیر، سبزی خوردن، میوه، ماست، و گاهی هم آبگوشت. پس از ناهار اگر تابستان باشد همه می‌خوابند تا ظهر، آنگاه کار از سر گرفته می‌شود تا غروب آفتاب که همه می‌بندند. در زمستان خواب نیمروز نمی‌کنند اما کار زودتر پایان می‌گیرد. کارگر ایرانی با دو فرانک (برابر ۱/۶۰ ریال) دستمزد که در روز می‌گیرد از کارگر فرانسوی که پنج فرانک می‌گیرد پولدارتر است. با این دستمزد می‌تواند خانه‌ای داشته باشد با دو یا سه اتاق و یک حیاط. فرش اطاق‌هایش نمد است یا قالی با اثاث خانه‌ای که برای زندگانی در ایران لازم است. بامداد چایش را می‌نوشد. ساعت ۹ یا ۱۰ چنان‌که گفتیم ناهارش را می‌خورد، و شام شب‌اش گوشت است و برنج و سبزیجات. زنش ناگزیر نیست که کار کند، پس در خانه می‌ماند. به بچه‌هایش می‌رسد. آشپزی می‌کند. لباس‌های شوهرش را می‌دوزد. نزد توده مردم بسیار کم است که مردی بیش

۱. واحد پول ریال است که به ۲۰ شاهی یا به یکصد دینار بخش می‌شود.

## فصل هجدهم

### کارگران

نخست این را بگویم که کارگر ایرانی از کارگر اروپایی بسا خوشبخت‌تر است. درست است که مزد او کمتر است، اما نیازهایش را برآورده می‌کند. من به جرأت می‌گویم که در میان کشورهای ایران کشور ایران است که در آن حال و روز کارگران از همه بهتر است، هر چند که دستمزدها پایین‌اند. زرگراها، کنده‌کارها، مینیاتورسازها و کارگرانی از این دسته بیش از سه قران و نیم مزد نمی‌برند. چه در روزهای تعطیل و چه به اراده شخصی، دست از کار می‌کشند. از ظهر پنجشنبه تا بامداد شنبه کارگاهشان بسته است. می‌توان گفت که در سراسر ماه رمضان کار نمی‌کنند. در ده روز نخست ماه محرم به عزاداری شهیدان کربلا می‌پردازند. در این ده روز همه خلق خدا می‌ریزند بیرون. بامدادان از این تکیه به آن تکیه می‌روند و عصرها وارد دسته‌های عزاداران می‌شوند و از این مسجد به آن مکان می‌روند. روزهای عید نوروز را باید به دید و بازدید گذرانید. روزهای ولادت و وفات پیغمبر و امامان البته همه جا تعطیل است. ولی هم اگر یک تاجر سرشناس بازار از دنیا برود بازار را می‌بندند.

کارگر ایرانی هیچ‌گاه شتاب نمی‌کند. یک ساعت زودتر یا دیرتر برایش فرق

از یک زن بگیرد، اما طلاق بیشتر است. گرم کردن خانه بسیار ارزان بار می آید و یک خانواده می تواند با ۸۰ دینار خانه اش را چند روز گرم نگه دارد. در میان اطاق یک منقل قرار می دهند که در آن خاکه ذغال افروخته ریخته و با خاکستر پوشانیده اند. بر روی این منقل یک میز می گذارند<sup>۱</sup> که ۲۰ تا ۳۵ سانتی متر از کف زمین بلندی دارد و آن را با لحاف بزرگی می پوشانند که از هر طرف کرسی روی زمین می افتد. دور این میز می نشینند و هر یک گوشه ای از لحاف را به روی زانوهایش می کشد. این وسیله گرمی پنج تا شش روز یک گرمای ملایم می دهد که کاملاً کفایت می کند. کارگر ایرانی به آن اندازه در کار فرو نمی رود که وقتی برایش باقی نماند تا صرف پرورش فکر و ذهن خود کند. و چون نه کبابه، نه تآتر و نه دیگر مکانهای عمومی نیست که برای تفریح به آنجا رود، با دو سه تن از دوستان انجمن می کنند و گپ می زنند. برعکس آنچه نزد ما رسم است، در ایران باده خواری در طبقات بالای جامعه بیشتر است تا در میان توده مردم. از رجال و کسان سرشناس من چند تن را شناختم که شب تا مست نشوند به رختخواب نروند، حال آن که از توده مردم، به ویژه آنها که نوکری نکرده اند، بسیارند کسانی که به عمر خود لب به نوشابه الکلی نمی زنند. و انگیزه اینها بیشتر قناعت طبع و اعتدال مزاج است تا تعصب دینی. ایرانیانی که از توده مردم اند شبها با دوستان انجمن می کنند، از شعرای بزرگ خود اشعاری به صدای بلند می خوانند، به شنیدن نوای موسیقی و دیدن رقص زنهای خود دل خوش می کنند.

کارگر ایرانی نه گستاخ است و نه پُرهای وهوی. حرف زدنش به اندازه کافی دلپسند است و تربیت اش یاری اش می دهد تا گفتار و کردارش درخور مکانی باشد که او در آن کار می کند. خوب می داند که در برابر چه کسی باید بایستد و در برابر چه کسی می تواند بنشیند. بدون این که دست و پاچه شود حرفش را

۱. این همان است که کرسی اش می نامیدند.

می گوید. لباسش مرکب است از یک پیراهن نخی، یک شلوار گشاد از کتان آبی رنگ، که در زمستان دو جامه بر روی آنها می پوشد که یکی از آنها از پشم است. آنها که در آسایش بیشتری هستند بر روی این لباس یک پالتوی ماهوت هم می پوشند، و هر زمان که به مهمانی می روند یک پالتوی مهمانی. برای این دو پالتو باید ۲۵۰ فرانک (۲۰۰ ریال) بپردازند، که به عمرشان دوام می کند. بر سر کلاه نوک داری می گذارند که در اروپا بر ما شناخته است، یا یک عرق چین نمدی. کسانی که از دودمان پیامبرند بر سر عمامه می نهند از پارچه کتان به رنگ آبی سیر یا سبز.

زنها در خانه یک پیراهن به تن می کنند و یک شلیته مانند زنهای هندی، و هنگام بیرون رفتن از خانه خود را درون یک تکه بزرگ پارچه متقال آبی رنگ پنهان می سازند که همه جایشان را می پوشاند.

نکته ای که بیش از هر چیز به سود کارگر ایرانی است این است که فاصله ای را که بین او و دیگر طبقات جامعه وجود دارد می تواند درنوردد و پشت سر نهد. در توان همه هست که از آنچه در خود کشور تولید می شود خریداری کنند، و خوان پادشاه فرقی با سفره کارگر ندارد مگر از مقدار خوردنی ها. کارگر ایرانی انقلابی نیست، اما هم نه کمرو است و نه دودل. بیشتر آنها باهوشند و همه شان در کار خود بسیار زرنگ و چالاک. آزاد است که هر جا و هر گاه که دلش می خواهد کار کند و هیچ آئین نامه یا قانونی بر او فرمان نمی راند. عموماً پسر با پدرش کار می کند. اما اگر پسر نخواهد پدر نمی تواند او را به این کار وادار کند.

به کرمان و یزد و لارستان وصل می‌شود. سوم بندر بوشهر که اهمیت‌اش به سبب نزدیکی‌اش به شیراز است. در جنوب شرقی بندر محمره<sup>۱</sup> است که بر مصب کارون قرار دارد و کانالی که کنده‌اند آن را به شط‌العرب می‌پیوند و به شهر کرمانشاه راه دارد که بر فراز درهٔ بغداد است. از دید گمرکی چهار نقطهٔ اصلی این‌ها هستند: تبریز، شیراز، رشت، کرمانشاه.

در سده‌های ۱۷ و ۱۸ همهٔ تجارت ایران با اروپا از راه خلیج فارس می‌شد و عمدهٔ آن از بندرعباس. اما در دورانهای نو، به سبب پیشرفت‌های بزرگی که روسیه کرده، و سفر در ترکیه آسیا که اطمینان‌بخش‌تر و آسان‌تر شده است بازرگانی مسیر خود را تغییر داده است. و به‌ویژه از آغاز این سده تبریز مرکز عمده مبادلات ایران و اروپا شده است. تبریز - که حاکم‌نشین آذربایجان است - با ۱۲۵ هزار سکنه‌اش پرجمعیت‌ترین شهر ایران است. علاوه بر سوداگران بومی، شماری کمپانیهای بازرگانی خارجی در آن کار می‌کنند که معتبرترین آنها انگلیسی‌اند.

گمرک ایران به سالی دویست و هفتاد هزار تومان به میرزا ناصرالله اجاره داده شده است. بین تبریز و طرابوزان سی تا چهل هزار قاطر هر یک در حدود ۱۲۰ کیلو بار به خارج از کشور می‌برد که جمع آن نزدیک به ۴,۸۰۰,۰۰۰ کیلو صادرات است.

صادرات به روسیه از راه تفلیس<sup>۲</sup> در سال ۱۸۶۲ [۹-۱۲۷۸ ه.ق.] برابر با ۱,۲۵۶,۰۰۰ تومان بوده است، شامل متقال، خشکبار، پارچه ابریشمی، تنباکو، ابریشم خام، دام، پوست، پنبه، غلات، پارچه پشمی.

۱. محمره نام سابق خرمشهر است.

۲. تفلیس شهر مهم و قدیمی فرهنگی و اقتصادی سراسر قفقاز و پایتخت گرجستان، بر سر راه تجارتی دریای خزر و دریای سیاه از دیرزمان اهمیت بازرگانی داشته است. از روزگار صفویه زیر سلطهٔ ایران قرار گرفت تا آن که در جنگهای ایران و روس (زمان فتحعلی‌شاه) به روسیه واگذار شد.

## فصل نوزدهم

### گمرک

در ده نقطهٔ ایران دروازهٔ گمرکی برقرار شده است که از آنجا کالاهای بومی می‌گذرند و به خارجه می‌روند و کالاهای خارجی وارد کشور می‌شوند. در شمال دو جاده ساخته شده که یکی به طرابوزان و ارزروم می‌رود، و دیگری به پوتی،<sup>۱</sup> تفلیس و ایروان. این دو شاه‌راه در تبریز به یکدیگر می‌رسند. در شمال شرقی ایران سه بندر بر دریای خزر دارد: انزلی که راه به رشت می‌برد؛ مشهدسر<sup>۲</sup> که نزدیک بارفروش<sup>۳</sup> است؛ و آشوراده<sup>۴</sup> که راه به استرآباد<sup>۵</sup> می‌برد. در جنوب، بر دریای فارس که اروپاییان به نام خلیج فارس می‌شناسندش، ایران ده بندرگاه دارد که تنها سه‌تای‌شان اندک اهمیتی دارند. نخستین آنها مینا<sup>۶</sup> نام دارد که به بلوچستان راه می‌گشاید. دوم بندر عباس، که

۱. پوتی نام بندر کوچکی است در شرق دریای سیاه.

۲. مشهدسر، همان بابلسر کنونی است. ۳. بارفروش، بابل کنونی است.

۴. آشوراده نام سه جزیره، کوچک در جنوب شرقی دریای خزر بود که بر اثر فرو نشستن آب دریا به میانکاله وصل شدند و اکنون دیگر به صورت جزیره وجود ندارند.

۵. استرآباد سابقاً یکی از ایالات ایران بود و حاکم‌نشین آن شهر استرآباد که نام کنونی‌اش گرگان است.

۶. مینا یا میناب امروزه یکی از شهرستانهای استان هرمزگان بر کنار دریای عمان است.

شش یا هفت ماه از سال - تمام مدتی که رود ولگا قابل کشتی رانی است - انزلی با پترزبورگ<sup>۱</sup> رابطه مستقیم دارد، و این سفری است که نه دراز است و نه گران بار می آید. بیست و پنج روز طول می کشد و بهای بلیط درجه یک برای هر نفر بین ۷۵ و ۸۰ تومان است.

دو بندر مازندران - مشهدسر و آشوراده - به اهمیت رشت نیستند. یکی به سبب اینکه زیاد تنگ اند، دیگر این که راه ارتباط آنها با تهران به آن آسانی نیست. باید از رشته کوههای البرز عبور کرد که در زمستان برف راه را می بندد. ترکمن ها نیز گاه سبب ترس کاروانها می شوند. علاوه بر همه این ها مازندران - هر چند بسیار حاصل خیز - به اندازه گیلان پیشرفته نیست، و ابریشم آن به خوبی ابریشم گیلان نیست. درست است که در مازندران پنبه بسیار مرغوب به دست می آید اما مقدار آن کم است. برنج هم که عمده محصول این خطه است همه اش در داخل ایران مصرف می شود. من تا استرآباد نرفته ام، اما از بارفروش، ساری و خرابه های اشرف - شهری که شاه عباس بنا نهاد و همه ساله به آنجا می آمد و چند هفته می ماند - دیدن کرده ام. به گمان من باشکوه تر از رویدنی های این ایالت در جای دیگر یافت نشود. تپه ها و کوهها پوشیده اند از جنگلهای سالخورده. عطری که بیش از همه در هوا پراکنده است عطر سدر است. شهرهای این ایالت با دیگر شهرهای ایران فرق دارند. خانه ها در آنها از سنگ و چوب ساخته شده. در حیاط خانه ها درخت نارنج و پرتقال کاشته شده و گرداگرد طبقه فوقانی ایوان است. آنجا که سفیدرود به دریا می ریزد یک شیلات بزرگ برای صید ماهی استورژن بنا کرده و در آن خاویار می سازند، و یک کمپانی روسی از آن بهره برداری می کند.

از سه بندری که ایران بر خلیج فارس دارد مینا و بندرعباس با تمام

۱. تا ۱۹۱۴ نام این شهر سن پترزبورگ بود. سپس پتروگراد نامیده شد. پس از انقلاب ۱۹۱۷ نام لنین گراد بر آن نهادند و اخیراً که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فرو ریخت نام سابق - سن پترزبورگ - بر آن باز نهاده شد.

زمین های وابسته به آنها در برابر هجده هزار تومان به امام مسقط اجاره داده شده اند.

از ماه دسامبر ۱۸۶۲ [رجب ۱۲۷۹ ه.ق.] یک سرویس حمل و نقل دریایی بین بمبئی و بصره توسط یک کمپانی انگلیسی برقرار شده است. کشتی های این شرکت در بنادر کوراچی، بی پور، کوشین، مسقط، بندرعباس، بندر بوشهر و بصره لنگرگاه دارند، و می توانند شمار زیاد مسافر و اسب و مقدار فراوان کالا حمل کنند. از بندر خرمشهر منحصراً برای محصولات ولایت عربستان استفاده می شود که حاکم نشین آن شوشتر است.

کرمانشاه فرودگاه همه کالاهایی است که از بغداد می رسد، و همه زائرینی که به کربلا می روند. شمار این زائرین هر سال به یکصد هزار می رسد. تجارت بین ایران و بغداد رونق دارد. شهر اصفهان به تنهایی هر سال ۱۴ تا ۱۶ هزار کیسه ۱۲۰ کیلویی تنباکو به بغداد صادر می کند که هر کیسه، هنگامی که به بغداد می رسد هفده تومان بها دارد، اما بازرگانان به جای پول پارچه های کتانی می گیرند که از فروش آن در ایران سود فراوان عایدشان می شود چنان که می توان گفت از دو جانب ۲۵ درصد سود به چنگ می آورند.

عمده واردات ایران از خارجه این ها است: همه جور پارچه کتانی، ماهوت آلمانی، پارچه های ابریشمی لیون، بلورآلات از آلمان، چینی آلات از فرانسه و انگلیس، اشیاء مسی و آهنی از فرانسه و بلژیک. جنگ افزار گرم، ساعت و جواهرآلات و کبریت از وین. قند از فرانسه، ادویه از هندوستان، قهوه و کاغذ از روسیه، شمع و کالاهای شیشه ای از روسیه، سیگار از تفلیس، چرم از همه جا.

صادرات ایران هم این ها است: تنباکو، همه گونه خشکبار، شال کرمانی، قالی، شراب شیراز، گلاب شیراز، پوست بره، غلات، اسب و قاطر، پارچه یزدی، تریاک، روناس، زعفران، ابریشم، پنبه، مازو، پارچه از پشم شتر، چرم از همدان.

رنجی که من برای به دست آوردن اطلاعات ناقصی که در این فصل خواندید برده‌ام از زحمتی که برای همه فصول دیگر این کتاب کشیده‌ام فزون‌تر بوده است. همه اطلاعاتی را که از منابع گونه‌گون به چنگ آورده‌ام با یکدیگر سنجیده، هر آنچه نادرستی‌اش آشکار بود کنار گذاشته، میانگین گرفته، کورمال کرده، کوشیده‌ام درست را از لابه‌لای نادرست بیرون کشم، روشی که در زمینه ارقام نفرت‌آور است. اگر این کار را در یک کشور دیگر می‌کردم به ریش من می‌خندیدند که مثلاً بنویسم بهای فلان چیز بین ۳ تا ۴ تومان است. اما در ایران حقیقت بی‌چون‌وچرا این است که در هیچ چیز نظم و قاعده و صراحت و دقت وجود ندارد. یا دست کم هیچ‌کس به آنها پای‌بند نیست. درباره هر چیزی، هر معامله‌ای، و دادن مالیات و حقوق دولتی، چک و چانه رواج دارد. و همیشه کار به زیان دولت پایان می‌گیرد. همه، تا خود دولت، این را می‌دانند، هیچ‌کس در اندیشه چاره‌جویی نیست، نفع بسیاری کسان در این است که در به روی همین پاشنه بچرخد.

اما گمان مبرید که این وضع سبب می‌شود که اروپاییان از تجارت با ایران کناره‌جویی کنند. هر فرد بیگانه‌ای که دولت متبوعش در ایران نمایندگی دارد کافی است که یادداشتی از سفارت‌خانه خود در دست داشته باشد تا از این‌گونه نیرنگها و فریب‌ها و لفت و لیس‌ها در امان بماند. در حقیقت یک اروپایی در ایران از قانونی جز قانون کشور متبوعش پیروی نمی‌کند. از این رو در امان است.

## فصل بیستم

### صنایع، هنرهای دستی

می‌توان گفت که ریشه هنر ایرانی در آفرینش آن نیست بلکه در فراخور ساختن الگوهای هنری است با نیازها و دل‌خواسته‌های مردم این سرزمین. از این رو در دوران باستانی، یعنی تا پیدایش اسلام، هنر یونانی‌الگوی هنر ایرانی بوده است، که تخت‌جمشید نمونه بی‌چون‌وچرای آن است. پس از آن تأثیر هنر چینی را می‌بینیم، که نمونه‌ای از آن تصویرهای آجرهای میناکاری شده است، و نقاشی‌های آرایشی. قصرها، میدانها و مسجدهای اصفهان، این هنر عربی-چینی را در خود دارند. نادرشاه که از فتح دهلی بازگشت دوران دست‌نویسی و خطوط زیبا، سنگهای پر بها و جنگ‌افزارها آغاز شد. و امروزه نشانه‌های هنر اروپا را در این کشور می‌بینیم. در شهرهای بزرگ همه‌جا نقاشیهای باسماهی ستبر و ناهنجار جای نقاشیهای دیواری را گرفته، و به جای پنجره‌های چوبی دندانه‌دار با زیبایی دل‌فریب پنجره‌های شیشه‌ای بزرگ می‌سازند. همه دوست دارند شلوار تنگ به پا کنند و ماهوت اروپایی دارد جای پارچه‌های پشمی کشمیر را می‌گیرد. از این انقلاب چه چیز بیرون خواهد آمد؟ آیا اروپا بر این جامعه سالخورده سرانجام چیره خواهد شد و افکار اروپایی با بسته‌های مال‌التجاره در آن رخنه خواهند کرد؟ من نمی‌توانم باور



کنم. زیرا ویژگی منش ایرانی در غرور او است. همچنان که یهودی قرون و اعصار را سپرده بی آن که اندک دگرگونی در او راه یافته باشد، ایرانی هم کشور خود، آداب و رسومش، قوانین، شخص خودش و هوشمندی خودش را به اندازه‌ای برتر و والاتر از همه دنیا می‌پندارد که فکری یا شیوه و آئینی را که از خارجه وارد شود هرگز نخواهد پذیرفت مگر آن که آن را به کلی دگرسان کند. تا آنجا که چیزهای مادی هم همین سرنوشت را دارند. سوداگران اروپایی که با ایران کار می‌کنند ناگزیرند در کالاهای اروپایی تغییراتی بدهند تا باب سلیقه ایرانی شوند، وگرنه چیزی نتوانند فروخت. چنین است که اشیایی را که از اروپا به ایران وارد شده است در خود اروپا نتوان یافت. گمان مبرید که بی سلیقه‌ی ایرانیان است که این‌گونه تغییرات را سبب می‌شود. چیت‌های کارخانجات منچستر که برای بازار ایران می‌سازند از چیت‌های همان کارخانجات که توده مردم اروپا می‌پوشند به مراتب بهترند. هنر و صنعت عمده در ایران سفالگری است و رنگرزی و جنگ‌افزار سازی.

همه ایرانی‌ها نام مصطفی به گوش‌شان خورده است. تفنگ‌های ساخت او هنوز هم خرید و فروش می‌شود، و همه اسلحه‌سازها شیوه‌های این صنعتگر نامور را به کار می‌برند. بهای یک تفنگ بین ۱۴۴ تا ۳۶۰۰ تومان است و بهای یک طپانچه ۷۲ تا ۱۴۴۰ تومان. این تفنگ‌ها همه چخماقی‌اند، گاهی هم فتیله‌ای. در تمامی جنوب ایران جنگ‌افزار سربازهای عشایری همین‌گونه تفنگ است و کارخانه عمده ساخت آنها در لار است. شکل این تفنگ‌ها بد نیست اما بسیار خطرناک‌اند. تفنگ‌های ضربتی را از اروپا وارد می‌کنند. مرغوب‌ترین آنها ساخت انگلیس است که تنها بزرگان توان خریدنش را دارند. توده مردم از تفنگ‌های وطنی استفاده می‌کنند یا از تفنگ بلژیکی. ایرانی‌ها در تیر به نشانه زدن و تیر زدن به شکاری که بی حرکت است زبردست‌اند اما پرنده‌ای را که در پرواز است یا شکاری را که می‌دود خوب نمی‌زنند. تیراندازی شاه به اندازه‌ای خوب است که بهترین شکارچی‌های ما را به شگفتی می‌اندازد.

کارخانه اسلحه سازی ایران می‌تواند اسلحه مورد نیاز ارتش را بسازد. تفنگ‌های ساخت این کارخانه پر بد نیستند، به‌ویژه اگر بدانیم که به سرباز ایرانی چنان بد آموزش می‌دهند که هیچ نمی‌تواند سلاح دقیق به کار برد، و باید با دشمنانی بجنگد که از خود او هم پایین‌ترند.

شاه مجموعه زیبایی از سلاح‌های گوناگون دارد که در آن تفنگ‌ها و طپانچه‌ها به اندازه‌ها و کالیبرهای گوناگون می‌توان دید که برخی از آنها بر چوب عاج سوار شده و پوشیده‌اند از سنگهای بهادار. در آن تفنگ فتیله‌ای در کنار هفت تیر می‌بینید، و به این باور می‌رسید که اگر دو‌یست سال پیش هنر و صنعت آسیا بر اروپا برتری داشت امروز دیگر چنین نیست. غرب بهتر و بیشتر از آنچه گرفته است به آسیا پس می‌دهد.

خراسان تا زمان نادرشاه یکی از مراکز شمشیرسازی بود. به فرمان نادر همه تنورهایی را که برای این صنعت در این ایالت بود خراب کردند. در ارسنجان و نیریز شیراز هم کارخانه شمشیرسازی وجود داشت که پس از صفویه از بین رفته‌اند. از شمشیرهای ساخت این سه شهر اگر یافت شود به بهای طلا خریدار دارد. در قزوین هنوز هم شمشیر می‌سازند از روی الگوی شمشیر هندی لکهنو. صنعت دیگری که در ایران رواج دارد آرایش جنگ‌افزار به طلا و نقره است.

آیا توان گفت که ایرانیان در هنر و صنعت شیوه ویژه خود را دارند؟ هم آری، هم نه. اگر افکار و شیوه‌های دیگران را گرفتن، آنها را دگرگون کردن، یا کاربرد تازه‌ای برای آنها یافتن را بتوان یک ویژگی نام نهاد، در یک کلام، اگر فکر و شیوه دیگران را از آن خود کردن و به فراخور نیاز و خواسته خود درآوردن می‌تواند یک «روش ویژه» نام بگیرد، پاسخ سؤال آری است. برعکس، اگر شرط «ویژگی» آفریدن و نوآوردن است باید گفت که ایرانیان سبک و شیوه ویژه خود ندارند، زیرا آنها هیچ چیز تازه‌ای نیآورده‌اند که پیش از آنها دیگران نیافته باشند. هنرشان، ادبیات‌شان، زبان‌شان، قانون‌شان، آداب و

رسوم و حتی لباس پوشیدنشان آمیخته‌ای است از آرامی‌ها، یونانی‌ها، مصری‌ها، هندی‌ها، مغول‌ها، ترک‌ها، و امروزه اروپایی‌ها. اما از این درآمیختگی ناهم‌گون چیزی پدید آمده است که «ایرانی» است، و دگردیدی‌های پی‌درپی که در آن روی داده این «ویژگی» را جاویدان ساخته است. هر کس که بخواهد هنر ایران را بررسی کند باید از آغاز کار این نکته را در ذهن خود جای دهد که همه رشته‌ها و شاخه‌های هنر ایرانی فرمانبردار یکدیگرند و از یک روند پیروی می‌کنند. یک سفالینه، یک نقاشی، یک دست‌نوشته، یک نقش دیوار، یک گنبد، یک کاشیکاری از آجر میناکاری شده، یک شمشیر یا یک جام گوهرنشان و یک قالی، همه را که می‌بینید باور می‌کنید که همه از روی یک طرح و یک گرده ساخته شده‌اند، از بس مایه همه آنها یکی است، و با همان شیوه نشان داده شده‌اند. اسلیمی‌هایی که خیال‌آفرینی هنرمند آنها را چنان رسم کرده که ما گمان می‌نیم هیچ‌یک به دیگری نمی‌ماند همه از یک روند هندسی پیروی می‌کنند، از بس همه آنها همانند و همگون‌اند.

در هنر تزئینی ایران صحنه‌هایی را فراوان می‌بینید: یک شکارچی سوار بر اسب نیزه‌اش را در شکم یک حیوان وحشی فروکرده، و سر به سوی تماشاچیان برگردانده می‌خندد. و صحنه‌هایی از خسرو و شیرین، یوسف و زلیخا، و لیلی و مجنون، که بیشتر نقاشان آنها را به کار برده‌اند تا سایر هنرمندان. گل‌هایی که فراوان به کار برده شده سوسن است و بنفشه و نسترن. پرنده، به‌ویژه بلبل و کبک در هنر تزئینی ایران جای عمده‌ای دارد.

## فصل بیست‌ویکم

### فلزات

چنان که پیش از این گفتیم کوه‌های این خطه انباشته از مواد معدنی است. در هر قدم که بردارید مس و قلع و آهن و سرب و اکسید کوبالت هست، و مرد مسافر هر چه هم که از این امور بیگانه باشد نمی‌تواند از کوهستان البرز بگذرد بی آن‌که این حقیقت را دریابد. زمین، از آبی روشن تا سرخ خونی‌رنگ، همه رنگها را به خود می‌گیرد. اما از این ثروت هیچ بهره‌برداری نمی‌شود. و ایرانی‌ها که می‌توانند نه تنها نیازهای خود را برآورند بلکه هم از آن به خارج صادر کنند دست نیاز به سوی روسیه و دیگر کشورها دراز می‌کنند.

در ایران سرب کم به کار می‌برند. قلع را هم تنها برای سفیدگری مس و برای جوش دادن آن به کار می‌برند. اما کم‌اند کشورهایی که در آنها مس به اندازه ایران مصرف داشته باشد، و دلیل آن یکی این است که در این کشور آهن سفید یافت نمی‌شود و دیگر اینکه ظروف سفالی را به سختی می‌توان بر پشت قاطر و در راه‌های بد و ناهموار با خود از جایی به جای دیگر برد. کاشان شهری است که در آن مسگری بسیار گسترده و رایج است. مس را از روسیه (از راه استراخان)، از هندوستان (از راه بمبئی) و از ترکمنستان وارد می‌کنند. یک نوع دیگر از مس در ایران هست که به آن برنج می‌گویند.

زرگران ایرانی در کار خود زیاد تردست نیستند، و جواهراتی که می سازند زشت اند. سنگهای به درد نخور را بر نگینها و قابهای زمخت کار می نهند که هیچ زیبایی و نفاست ندارند. دلیل آن هم این است که زرگران ایرانی سنگی را که در جواهرات کار گذاشته می شود عامل اصلی زینتی می دانند، و برای کار کارگر ارزش ناچیزی در نظر می گیرند. اما در نقره کاری من چیزهایی دیده ام که با سلیقه کامل ساخته شده است.

فلزات بهادر که در ایران به کار برده می شود خالص اند و مواد خارجی ندارند. از این رو به فلزات بهادر اروپا بدین اند و کار ما در فروش این گونه فلزات در ایران مشکل است.

سکه زدن پول در ایران به روشی صورت می گیرد که در دورترین روزگاران باستانی می شده است. یک تومان ایران برابر است با  $11/6$  فرانک فرانسه. یک تومان شامل ده قران است و هر قران شامل ۲۰ شاهی. سکه های طلای یک تومانی، پنج قرانی و دو قرانی در جریان است. سکه های نقره یک قرانی اند، و نیم قرانی که به آن پانبات می گویند، و یک چهارم قرانی که به آن پنج شاهی می گویند. ارزش سکه های پایین تر که به آن پول سیاه می گویند - نوسان می کند. در آخرین روزهایی که من در تهران بودم باید سی پول سیاه می دادی تا یک قران می گرفتی (یک پول سیاه یک شاهی است که با پنج دینار برابر است). یک سکه یک تومانی ۱۸ نخود طلا دارد. یک قران ۲۶ نخود نقره دارد. یک شاهی دو مثقال و نیم مس دارد. ۲۴ نخود یک مثقال است. یک مثقال برابر است با پنج گرم. یک سیر برابر است با ۱۶ مثقال و برابر با ۸۰ گرم. یک چارک برابر ۱۰ سیر و برابر ۸۰۰ گرم. یک من تبریز برابر با ۴۰ سیر و برابر با  $3/200$  کیلوگرم. یک من شاه برابر دو من تبریز. یک ری برابر با ۴ من تبریز. یک خروار برابر با یکصد من تبریز. واحد وزن برای فلزات بهادر قیراط است که برابر است با دودهم گرم. ایرانی ها برای اندازه گرفتن مایعات واحد ندارند و همه چیز به وزن داد و ستد می شود. واحد طول یکی ارش

است که تقریباً با نیم متر برابر است، و یکی هم فرسنگ است که اندازه دقیق ندارد و به فراخور تصور آدم ها دراز و کوتاه می شود. گویند که در خراسان فرسنگ ها از همه جای ایران دراز ترند. اگر اسبی که بر آن سوارید قدمهای خوب برمی دارد می توان گفت که در هر ساعت یک فرسنگ راه می پیماید. رسم است که هر فرسنگ را برابر شش کیلومتر حساب کنند. شهرهایی که در آن سکه می زنند این ها هستند: تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، قزوین، کاشان، یزد، گرگان، رشت، شیراز، کرمان، خوی، همدان.

بردیم و آن را به اعراب نسبت دادیم، به مردمی که هیچ‌گاه نتوانسته‌اند در زمینه هنر و تمدن چیزی بیافرینند اما از برکت امواج مردم کشورهای مغلوب که به دنبال خود می‌کشیدند بی آنکه خود بخواهند پراکننده هنر و تمدن شناخته شدند. عربها عشایر بیابان‌گردی بودند که با چند هزار سوار جنگاور خود شمال آفریقا، اسپانیا، بخشی از فرانسه، سیسیل، ایتالیا، ایران، ترکستان و هند را گشودند. چگونه باور کنیم که قومی که تاریخ‌نویسان همه قرون و اعصار آنها را بیابان‌گردان بینوایی شناخته‌اند که نام یک جامعه نیز بر آنها نتوان گذاشت ناگهان توانسته باشند معمار، هنرمند و قانون‌گذار از کار درآیند. پس از جست‌وجوهایی که به‌تازگی شده است دیگر جای انکار نیست که عنصر عرب در میان سپاهیان اسلام که جنوب اروپا را گشودند بسیار اندک بوده است. پس ناروا است که نام عرب بر تمدن و هنری نهیم که این قوم نه آفریننده آن بوده است و نه هم پراکننده آن. من باز می‌گویم که اعراب جز ویرانگری کاری نکرده‌اند. برای این‌که گفته‌ام مرا باور کنید به ایران روزگار ساسانیان بنگرید و به مصر و سوریه نخستین سده‌های دوران ما و به الجزیره دوران قدیس اوگوستینوس، و ببینید چه بلاها بر سر آنها آمد. اعراب بیابان‌گرد و چوپان به هر جا که تاختند در پی چیزی جز این نبودند که شهرها، فرهنگ‌ها و جامعه‌ها را ویران کنند تا بیابانهای خشک و بی آب و گیاه فراخ‌تر شوند.

پس بی آنکه بگویم ایران گهواره هنر میناکاری و میناسازی بوده است، می‌توان پذیرفت که ایرانیان دوران باستان، خواه به سبب رابطه با بیزانس و خواه به دلیل شناختی که از میناکاری بر سفالینه داشته‌اند، بر میناکاری بر فلزات هم توانا بوده‌اند. اما در این باره به یقین نتوان رسید زیرا هیچ بنای کهنی نیست که دلیل بر آن باشد. چه آن‌که از دوران باستانی ایران چیزی جز کتیبه‌ها، سنگ‌نوشته‌ها و سنگ‌نگاره‌های ساسانی و شمار فراوانی سکه بر جا نمانده است. وانگهی آنچه را از کاوش‌های تخت‌جمشید، خورس‌آباد، بابل و چند مکان در دره دجله و فرات به دست آمده نمی‌توان منحصرأ در شمار کارهای

## فصل بیست‌ودوم

### میناسازی و میناگری

آیا ایرانیان از روزگاران پیش از اسلام میناکاری بر فلزات را می‌شناخته‌اند؟ پاسخ این پرسش هنوز یافته نشده است. در آنچه به میناسازی آسیایی برمی‌گردد پاسخ این پرسش هیچ روشن نیست. نه یک سند تاریخی و نه یک بنا ما را در این کار یاری نمی‌دهد. اما به گمان من این خاموشی نشانه این نمی‌تواند باشد که ایرانیان باستان این هنر را نمی‌شناخته‌اند. آیا می‌توان قبول کرد که هنری که نزد مردم بیزانس شیوعی آن‌چنان داشته است بر همسایگان آنها ناشناخته مانده باشد؟ و امپراتوری بیزانس که هنر، صنعت، تجارت و حتی نهادهای سیاسی اش را از ایرانیان گرفته بود به هنر جدیدی پی برده باشد بی آنکه این هنر تازه در تمام شرق پراکنده شده باشد؟ وانگهی، کلیساهای ارمنستان و کلد و دیگر سرزمین‌های همسایه امپراتوری ایران انباشته بودند از پیکرهای عیسی و مریم و اشیاء گوناگون میناکاری شده. پس باور نتوان کرد که عیسویانی که رعایای ساسانیان بوده‌اند مینا به سرزمین ایران نیاورده باشند. از سوی دیگر، روشن است که ایرانیان که شیوه میناکاری بر سفالینه را به درجه کمال می‌شناخته، و از دورانهای هر چه دیرینه‌تر به راز تیره و تار بودن قلع پی برده بودند. ما اروپاییان پس از کشورگشایی‌های اعراب به این راز پی

ایرانی ردیف کرد، از این رو که امپراتوری آشور که پدیدآورنده آنها است آمیخته‌ای از چند نژاد بوده است که در میان ایرانیان - هر چند که پیروزمند - کم‌شمارترین بوده‌اند. از زمانهای هر چه دوردست‌تر تا به امروز، سرزمین ایران از تاخت و تازهای ترسناک و برادرکشی‌های خونین پیوسته و بارها به اندازه‌ای ویران گردیده و از نو ساخته شده است که پیشینیان، برای آن که پیامشان به ما برسد رد پای خود را بر تخته‌سنگهای بلند کنده‌اند که دست کسی به آن نرسد، و نشانه‌های تمدن خود را در دل زمین پنهان ساخته‌اند. این دو جایگاه هیچ‌یک با مینا سازش ندارد، و هم‌چون مصر نیست که بتوان در آن گوری یا گور غرفه‌ای یافت که در آن اشیاء میناکاری شده را درون جعبه‌ای پنهان کرده باشند.

مینا کاری بر فلزات، خواه از بیرون به ایران وارد شده خواه ایرانیان از دوران باستان آن را شناخته باشند، امروزه در ایران رواج فراوان دارد و از دیگر هنرهای صنعتی پررونق‌تر است. در میان ایرانیان مالدار کم‌اند کسانی که یک یا دو سر غلیان از طلای میناکاری شده نداشته باشند. و من از بزرگان می‌شناسم کسانی را که از آن یک انبار دارند. چه آن‌که طبع لطیف اقتضا می‌کند که در یک دید و بازدید یک غلیان نباید بیش از یک‌بار به مجلس آورده شود. و در هر نشست پیشخدمت دست کم پنج بار غلیان به مجلس می‌آورد. و چنانچه دیدار به درازا کشد و مهمانها شب هم در سرای میزبان بمانند غلیانهایی که به مجلس آورده می‌شود از شمار بیرون است. توان گفت که سر غلیان تنها چیزی است که بر آن میناکاری می‌کنند. تنها در شهر تهران بیش از سی استاد میناکار نامدار هست که همه پرکارند.

در ایران دو جور مینا شناخته شده است: مینای شفاف و مینای تار. مینای شفاف را بر طلا و نقره کار می‌کنند، و همه رنگهایی را که در این شیوه به کار می‌رود از اروپا وارد می‌کنند و با آب می‌آمیزند. مینای تار را بر طلا، نقره و مس کار می‌کنند، اما این آخری بیشتر خواستار دارد. چنان‌که گفتم میناگری در

ایران شکوفایی فراوان دارد، و امروزه در اروپا کارگر میناکار به ورزیدگی کارگر ایرانی به آسانی نتوان یافت. تنها در شهر تهران بیش از دویست میناگر هست اما از آنها تنها پنج یا شش تن درخور چنین نامی هستند و می‌توانند خوب و درست کار کنند. چند زمانی در ایران باب شده بود که سرغلیانهای میناسازی شده خود را در ژنو یا پاریس تدارک کنند. اما تفاوت میناکاری ایران و اروپا چنان به زیان اروپا بود که این روش به زودی به زیان اروپا کنار گذاشته شد و سرغلیان در اروپا از بین رفت. بی‌گمان در سرغلیانهای ساخت اروپا خطوط چهره‌ها منظم‌تر بود و منظره‌ها با قانون هندسی سازگارتر. اما در سرغلیانهای ساخت ایران درخشندگی رنگها و زیبایی ریزه کاریها چیزی دیگر بود.

اما نقاشی‌هایی که کار خود ایرانی‌ها است آدم را به خشم می‌آورد. نمی‌دانند که هر چیزی را همان‌گونه که به چشم می‌بیند نقاشی کنند. رنگهایی که به کار می‌برند بد است، و شیوه آنها در پاک و تمیز کردن پایانی یک تابلو بدتر از آن. و شگفت‌آور است که مردمی که برای بسیار چیزها طبع ظریف دارند و شناخت رنگها در نزد آنها به آن ولایی است می‌توانند به این زشتی‌ها نگاه کنند. یک تابلوی نقاشی دیده‌ام از محمدشاه دریک روپوش به رنگ سرخ با لکه‌های سفید بر آن به نشانه دانه‌های مروارید و الماس. در کنار او پسرش - شاه کنونی - در یک روپوش به رنگ سبز سیبی و یک شلوار به رنگ بنفش، و کمانی سرخ رنگ در دست. چند سال پیش صدر اعظم پیشین دستور داد کاخی ساختند. در تالار بزرگ آن چهره شاه را بر دیوار نقش کردند و دور و بر او چهره پسران او را، و در دو سوی آن تمثال‌های وزرا و بزرگان و نمایندگان دولت‌های خارجی را. در دنیا چیزی را پیدا نمی‌کنید که خنده‌آورتر از این تمثال‌ها باشد. برخی از آنها به روی برخی دیگر افتاده و جامه‌هاشان از رنگهایی است که خیال‌بافانه‌تر از آن یافت نشود. و در کنار این ساخته‌های حاج و واج‌کننده جامه‌های کشمیر تمثالهای دیگر و و ریزه‌کاریهای آنها با چنان دقت و ظرافتی نشان داده شده که یادآور کار زبردست‌ترین میناتورسازان است. از دیدن این نمونه‌ها درمی‌یابیم که ایرانیان در زمینه هنر چیزی بیش از زیورگر و زیورساز نیستند، و نقاشی برای آنها چیزی جز یک هنر صنعتی نیست که از داده‌های زیبایی‌شناسی و زیبایی‌آفرینی که ما به آن خو گرفته‌ایم پیروی نمی‌کند.

در روزگاران پیشین دست‌نوشته‌ها آراسته بودند به زیورهایی که با آب طلا نقاشی می‌شد، و امروزه کسی در ایران نیست که از میناتورهای هندی یا ایرانی نداشته باشد، که در شیوه رنگ‌آمیزی با کتابهایی که از دوران بیزانس به‌جا مانده و با دست‌نوشته‌های دینی سده‌های میانه همانندی فراوان دارند. زیباترین آب‌طلاکاریها در هندوستان آفریده می‌شد، که هر چند به فراخور

## فصل بیست‌وسوم

### نقاشی، نگاره‌سازی بر مقوا

ایرانی‌ها از چیزی که ما نقاشی‌اش می‌نامیم هیچ سر در نمی‌آورند و نمی‌فهمند. از شاهان این کشور آنها که شنیده‌اند اروپاییان چه ارجی به نقاشی می‌نهند هنرآموزانی برای یاد گرفتن نقاشی به رم فرستاده‌اند. اما کارهایی که این نوآموزان با خود بازمی‌آورند به هیچ دردی نمی‌خورد، و برای نادانی و ناتوانی خود این بهانه را می‌آورند که «اروپاییان هیچ تابلوی نقاشی باارزشی ندارند، و هر رفتگر شهر تهران بهتر از رافائل و تیسین می‌تواند قلم‌موی نقاشی را به کار برد.»

در تالار زمستانی کاخ چهل ستون اصفهان شش یا هشت تابلوی بزرگ نقاشی از رویدادهای بزرگ زمان شاهان صفوی و پرده‌هایی از زندگانی آنها وجود دارد. همچنین در آنجا نقاشی یک جنگ بزرگ دیده می‌شود که نادرشاه در آن نمایان است. تمثالهایی از شاهان سلسله کنونی نیز در آنجا هست. آشکار است که دو تابلویی که دو شاه عباس را می‌نمایند هر دو کار یک نقاش‌اند، شاید یک هلندی یا یک فلاندری که در این کشور سرگردان بوده است؛ توان گفت تابلوهای خوبی‌اند اما به سبب لباس‌ها و ریزه‌کاریهایی همچون پارچه‌ها، ظروف چینی و غلیانهایی که در آنها هست درخور دیدن‌اند.

ذوق ایرانی ساخته می‌شد، بازشناختن آنها از آب طلاکاریهای ایرانی آسان است زیرا چهره‌ها با آن‌که جامه ایرانی به تن دارند ویژگی‌های ملی خود را حفظ کرده‌اند. ریش کم‌پشت و نوک‌تیز دارند، رنگ چهره‌شان زیتونی است، و نگاهشان چنان آرام و مهرآمیز که به بیان درنیاید. زنها موهای سر را به عقب رانده، گوشواره‌های بزرگ بر گوش‌ها دارند، با نیم‌رخ‌ی که پیوسته مانند نیم‌رخ یونانیان است، به رنگ قهوه‌ای سوخته. در میان آنها برخی را با ذره‌بین نگاه کرده‌ام، و در حقیقت هیچ دست‌نوشتی ندیده‌ام که در ایران نوشته شده و در آن شگفت‌آفرینی‌هایی باشد که در دست‌نوشته‌های هندی دیده‌ام. اما با این‌که این دست‌نوشته‌ها کار هندی می‌توان آنها را در ردیف کارهای هنری ایران درآورد، از این رو که من از شیوه‌ای که در گلهای اسلیمی به کار رفته، از جور کردن رنگها، از خود رنگها و از ریزه‌کاریهای فراوان دیگر به این یقین رسیده‌ام که این آب‌طلاکاریها دست کار هنرمندان ایرانی‌اند. گمان من بر این است که شاهان و امرای هند با ثروتهای کلان‌شان هنرمندان ایرانی را به سوی دربار خود می‌کشانیدند و یاری و یآوری می‌کردند تا آنها با خاطر آسوده کار هنری کنند، همچنان که امروزه هم هنوز در بمبئی کتاب فارسی به طبع می‌رسانند، یا بهتر بگوییم، از همه شاهکارهای ادب فارسی باسمه‌برداری می‌کنند، و همه نویسندگان و کارگران این‌گونه کارگاهها ایرانی‌اند. حیدرآباد همانا یک شهر ایرانی بود، و زیباترین دست‌نوشته‌ها در این شهر تاریخ‌گذاری شده‌اند. این هنرمندان از مردمی که در حیدرآباد در برابر چشم داشتند الهام می‌گرفتند و نقاشی می‌کردند، همچنان که اگر در اصفهان کار می‌کردند الهام‌بخش آنها اصفهانی‌ها می‌بودند، در تبریز ترکها و در سمرقند مغولها. اما صورت ذهنی، ذوق و شیوه کارشان ایرانی بود. درباره این‌که گفتم نقاش ایرانی آب‌طلاکار و زیورگر درجه یک است اما هنرمند نقاش نیست به نکته‌ای برخورده‌ام و آن این که اگر بخواهد در یک تابلو چهره‌ها را بزرگتر یا کوچکتر کند ترکیب کار از دستش درمی‌رود، و از ساخت تابلو ناتوان می‌شود.

امروزه هنر آب‌طلاکاری رو به پس رفتن است. گمان می‌رود که آب‌طلاکاران رنگهایی را که به کار می‌برند خود نمی‌سازند، و موادی مصرف می‌کنند که در آن استادی ندارند. هم آهن‌گی و درجه پورنگی یا کم‌رنگی زمینه کار که هر دو از مراحل آفرینش یک کار هنری است، در کارشان نیست. اما عیب عمده کارشان در مانندسازی چهره‌های اروپایی است که به دستشان افتاده. از بس شنیده‌اند که اروپاییان هنرمندان خود را می‌ستایند اما از هنرمندان ایرانی عیب‌گیری می‌کنند، گمان برده‌اند که اگر از کار نقاشان اروپایی مانندسازی کنند اروپاییان را خوش خواهد آمد. از بهای کارهای استادان اروپایی و کارهای خودشان به خوبی آگاهند، و هم می‌دانند که تنها خریدار کارهایشان اروپاییان‌اند. بزرگان ایرانی هر روز بیشتر از آنها دور می‌شوند تا با پول خود کارهای اروپایی بخرند. پس نقاشان ایرانی بر این اندیشه شده‌اند که با کار بردن روشی که خود آن را روش فرنگی می‌خوانند کارهای اروپایی بسند بسازند. این است که با دقت فراوان از بیهوده‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین کارهای اروپایی مانندسازی می‌کنند، و می‌کوشند که در این مانندسازی از رخسندگی رنگهای خودشان بکاهند تا آنها را به رنگهای گرفته و بدلی نقاشی‌های باسمه‌ای رنگ شده نزدیک کنند.

این نکته را نباید نادیده گرفت که در آسیا در همه اعصار هنرمند یک سوداگر یا یک کارگر بوده و هست، که کار او را نه به خاطر ارزش خودکار بلکه به سبب نیازی که به آن دارند خریداری می‌کنند. این است که امروزه نقاشی باسمه‌ای فراوان عرضه می‌شود نقاش - آب‌طلاکاران از گرسنگی می‌میرند. پس ناگزیر دست به آن گونه کارها برده‌اند تا بتوانند زندگی کنند. به علاوه امروزه دیگر کتابها را با دست نمی‌نویسند مگر شمار ناچیزی کتاب‌های فلسفی که خواننده آنها ناچیزتر از آن است که به طبع برسانند، یا چند کتاب دینی از فرقه‌های ضد اسلام که کسی گستاخی آن را ندارد که آفتابی کند و دولت برای آنها جواز طبع هرگز نخواهد داد.

گمان خاورشناسان بر اینکه دیگر در ایران دست‌نوشته یافت نشود درست نیست. فراوان یافت می‌شود و از پربهاترین آنها، چه به سبب آن که کمیاب‌اند و چه به دلیل زیبایی کار. به‌ویژه در تبریز گاه می‌شود جلدها کتاب قدیمی یافت که درخور توجه فراوان‌اند. بزرگان مملکت در خانه خود از این دست‌نوشته‌ها دارند و بسیار گرامی می‌شمارند. و هر ایرانی به داشتن یک قرآن، یک گلستان، یک دیوان حافظ، یک شاهنامه یا یک مثنوی، که با خط زیبا نوشته شده و آب‌طلاکاری شده باشد می‌نازد. چند کتابخانه زیبنده نیز هنوز هست. شاهزاده علیقلی میرزا در تهران یکی از آنها را دارد که در آن همه دست‌نوشته‌ها قدیمی‌اند و تازه‌ترین آنها چهل سال عمر کرده است. آب‌طلاکاران که کارشان از رونق افتاده است به نقاشی و تزیین خانه‌ها روی آورده‌اند و به نگاره‌سازی بر مقوا، که عمده آن در اصفهان انجام می‌شود و در جلد‌سازی کتاب، ساخت قاب آینه، قلمدان و جعبه‌های گوناگون مصرف دارد. بر مقوا هم چهره می‌نگارند و هم گل و بته. هر چه چهره‌ها ساختگی و خنده‌آورند گل و بته‌ها ظریفند و زیبنده. به نقاشان ایرانی می‌توان خرده‌گرفت که از خیال‌آفرینی کم مایه دارند. ترکیب‌هایی که می‌سازند همه به هم می‌مانند، و از صدها سال پیش تا کنون همان مضمون‌ها را نقاشی می‌کنند و پیوسته با همان شیوه. همیشه همان داستانها از همان شعرا الهام‌بخش آنها است، و شما می‌توانید بیست نقش یوسف و زلیخا را در برابر خود نهید بی‌آنکه در یکی از آنها نشانی بیابید که در نوزده تایی دیگر نباشد. خسرو بر اسب سوار است. تاج بر سر دارد و جامه‌ای بر تن که سنگهای پربها بر آن می‌درخشند. در پی او غلامی روان است، او هم سوار بر اسب، که سایبان صورتی رنگی بر فراز سر خسرو افراشته است. خسرو از جانب راست فرا می‌رسد و به دیدن شیرین و زیبایی جمال او بر جای می‌خکوب می‌شود. شیرین دارد تن و بدن خود را در آب چشمه می‌شوید. خدمتکار او پرده‌ای طلایی رنگ در پس چشمه برافراشته تا چشم نامحرم به شیرین نیفتد. چند گل

و گیاه در صحنه دیده می‌شود با چند سنگ شکاری و اسب شیرین که دارد در همان چشمه آب می‌نوشد. در پرده دیگر زلیخا را می‌بینید که گروهی زن دوره‌اش کرده‌اند تا بپرسند چرا او خود را این چنین خوار کرده که به دام عشق یک غلام بیفتد. زلیخا پاسخ می‌گوید «حال به شما نشان می‌دهم که حق با من است» و فرمان می‌دهد تا میوه و شربت به مجلس آرند. زنها، در یک دست نارنج و در دست دیگر کارد، از دیدن یوسف که به درون آمده و یک سینی در دست دارد. چنان از خود بی‌خود می‌شوند که به جای پوست نارنج انگشتان خود را می‌برند. پرده سوم از فرهاد کوه‌کن است که دارد تمثال دلبر خود را بر تخته سنگی کنده‌کاری می‌کند. و در همان حال دلدار را با گروه همراهان خود در جلوی صحنه می‌بینید. به غیر از مضمون‌هایی که از اشعار شعرای خود گرفته‌اند، نقاشان ایرانی مضمونهای مذهبی نیز فراوان دارند، و چون ساختن چهره پیامبر و امامان و فرشته‌ها در اسلام حرام است هر جا که یکی از آنان باید در صحنه باشد بر چهره او پرده می‌افکنند. قلم‌موی نقاش ایرانی به سراغ صحنه‌های تشریفاتی زندگانی آدمها نیز می‌رود، همچون جشن عروسی و زایمان و ختنه‌سوران. صحنه‌های دردناک همچون شستن جسد مرده یا به خاک سپردن آن را با همان بی‌پروایی می‌نگارد که یک مجلس رقص یا اندرون یک حرمسرا را.

چنان که پیش از این گفتم، نقاش‌های خاور زمین هر چه نقش کنند، زیورسازند و زینت‌گر و از هنر واقعی بیگانه‌اند. در ترسیم یک جامه بالادست ندارند. کمترین چین و چروک یا دکمه لباس آن از قلم مویشان نمی‌افتد. اما پیکر درون جامه روح ندارد. آن را با یک پیکر چوبی که لباس به آن می‌پوشانند نیز نمی‌توان سنجید، چه آن که امروزه عروسک‌ها هم چشم می‌جنبانند و حیات گونه‌ای دارند. از این است که چهره‌هایی که می‌سازند همه به هم می‌مانند. من زمانی همه کارهای یک نقاش ایرانی را که شهرتی هم دارد و یکصد و پنجاه تابلو می‌شد در اختیار داشتم، و از دیدن و سنجیدن آنها با



یکدیگر به آسانی به این باور رسیدم که این هنرمند به روال عادت قلم می‌زند و هیچ شناختی از طراحی و نقاشی ندارد. در کار او کله همه زنها گرد است و چهره‌هاشان صاف که بر هر کدام دو چشم بزرگتر از اندازه طبیعی نهاده و بر فراز چشم‌ها ابروان پریشتم کمانی که تا بینی کشیده‌اند. و این چیزی است که ایرانی‌ها غایت زیبایی می‌دانند. از دهان این زنها چیزی نگویم که از تنگی چنان است که یک گیلان هم به آسانی به درون آن نمی‌رود. مردها همه یا هجده ساله‌اند یا شصت‌ساله. پیدا است که هجده ساله‌ها همزاد و همانند زنهایند که وصفشان را شنیدید. کله همه شصت‌ساله‌ها طاس است و ریش‌شان سفید.

کارهای یک نقاش زبردست بین یک ریال و شصت دینار تا شانزده تومان خریدار دارد. برای خرید یک قلمدان خوب شانزده ریال، و برای یک جلد کتاب چهل تا چهل و هشت ریال باید پول داد. بازار استانبول انباشته است از این‌گونه کارها، که به آسانی هم می‌توانند بفروشند. و در میان آنها کارهای ایرانی کم‌بهاترند.

## فصل بیست و چهارم

### سفالینه

به پیروی از تقسیم‌بندی طبیعی، چینی، بدل چینی و سفالینه را جدا از یکدیگر بررسی می‌کنیم.

گویند که ملک قاسم میرزا - یکی از پسران فتحعلی شاه که پانزده سالی پیش از دنیا رفت - در زمانی که حکمران ارومیه بود یک کارخانه چینی‌سازی در این ناحیه بنا نهاد که از چینی‌های ساخت آن هنوز چند تایی یافت می‌شود. این آگاهی را آبه وارز، ارشد کشیشان لازیمت ارومیه، به من رسانید. همچنین در مشهد شنیدم که تا زمان نادرشاه در این شهر چینی‌هایی می‌ساختند به زیبایی چینی‌های ساخت چین. اما پس از آن چینی‌ساخت روسیه، که به خوبی چینی ایرانی نبود اما به بهایی ارزان‌تر در بازار ایران عرضه می‌شد و نیاز مصرف‌کننده تنگ‌دست را برآورده می‌کرد سبب تعطیل چینی‌سازی در مشهد شد. از دکتر فیکرگرین هم، که چند گاهی در شیراز به سر برده بود، شنیدم که در این شهر نیز چینی ساخته می‌شده است. هنوز هم یک چینی‌ساز در شیراز هست که من از ساخته‌هایش چند تا در اختیار دارم.

و اما بدل چینی. شگفت‌آور است که در بازار تهران و اصفهان بدل چینی‌هایی که می‌توان یافت همه ساخت قم، کاشان، نطنز یا همدان‌اند، که